

در صورت توافق، میسر می‌آید و حتی می‌تواند به عنوان یک اصل اساسی در نظام سیاسی پذیرفته شود. در حالی که در نظام‌های تک‌حزبی، این امر به ندرت اتفاق می‌افتد. پلورالیسم به معنای وجود و فعالیت گروه‌ها و نهادهای متعددی است که در جامعه حضور دارند و در تصمیم‌گیری‌ها نقش دارند. این مفهوم در فلسفه سیاسی و جامعه‌شناسی به‌کار می‌رود و به معنای وجود و فعالیت گروه‌ها و نهادهای متعددی است که در جامعه حضور دارند و در تصمیم‌گیری‌ها نقش دارند. پلورالیسم به معنای وجود و فعالیت گروه‌ها و نهادهای متعددی است که در جامعه حضور دارند و در تصمیم‌گیری‌ها نقش دارند.



علی اصغر قاسمی سیانی

چکیده

پلورالیسم ایده‌ای است که معتقد می‌باشد چیزهای متعددی وجود دارد یا باید وجود داشته باشد. این عقیده در مقابل مونیسم است که اعتقاد دارد، تنها یک چیز وجود دارد یا اینکه باید وجود داشته باشد. پلورالیسم برای تعدد عقاید و نهادها و جوامع احترام قایل است. پلورالیسم به عنوان فلسفه‌ای که استدلال می‌نماید که واقعیت نمی‌تواند به وسیله یک اصل تبیین شود، شروع شد. پلورالیسم سیاسی هم وجود تنوع عملکردهای اجتماعی، نهادی و ایدئولوژیکی و هم تنوع ارزشها را به رسمیت می‌شناسد. رهیافت پلورالیستی دربارهٔ داده‌های سیاست، رابطه جامعه - دولت، سازمانهای دولتی، سیاست‌گذاری و بحرانها هنوز بر ادبیات سیاسی علمی اروپای غربی و آمریکای شمالی

حاکم است گرچه از دهه ۱۹۶۰ خیلی کمتر شده است. تحقیقات آن‌ها در مورد سازمانهای دولتی و سیاست‌گذاری‌ها بصورت غنی باقی مانده و نسبت به رهیافت‌های دیگر در مورد دولت، دقت تجربی بیشتری داشته است.



پلورالیسم در فلسفه سیاسی خصوصا فلسفه سیاسی لیبرال سوابق فکری دارد. جان لاک فیلسوف انگلیسی در کتاب خود بنام «قرارداد دوم دولت مدنی» (۱۶۸۹) استدلال کرد که دولت باید مبتنی بر رضایت باشد و اتوریتته‌های حاکم نباید قدرت مطلقه یا مونیستیک داشته باشند. مقصود لاک «هابز» بود که در لویاتان (۱۶۵۱) با این امر مخالفت کرده بوده هابز مدعی بود که وجود قدرت دولت به صورت مطلقه برای جلوگیری از وضع نابسامان «جنگ همه علیه همه» نیاز است. عدم پذیرش استبداد و قدرت دولتی همبسته و غیر کنترل شده، نشانه‌های پلورالیسم هستند.

حاکمیت به عنوان دکترینی که بر مبنای آن تنها یک منبع نهایی اقتدار سیاسی وجود دارد یا باید وجود داشته باشد، با پیدایش موناشرشی‌های استبدادی در اروپای غربی قرن هیجدهم گسترش یافت. دکترین حاکمیت در برابر پلورالیسم سیاسی بود که به طور مشهودی در کار فیلسوف فرانسوی «مونتسکیو» پدید آمد او کتاب «روح القوانین» را در تمجید از سیستم حکومتی قرن هیجدهم انگلیس نوشت که به اعتقاد وی قدرت سیاسی را به سه شاخه «اجرایی، قضایی و قانونگزاری» تقسیم می‌کرد. مونتسکیو احساس می‌کرد که سیستم بریتانیایی در مقابل موناشرشی استبدادی فرانسه زمان خودش، توانسته است بهترین اجرای موناشرشی و آریستوکراسی را ترکیب نماید. این بحث تا حدی تئوری «توازن فنودالی» را تجدید عمل می‌کرد که بر شایستگی‌های یک سیستم سیاسی با بیش از یک منبع اقتدار تأکید می‌کرد.

مشابه همین موضوعات بر تفکرات انقلابیون که قانون اساسی آمریکا را طراحی کردند حاکم شد. نویسندگان نامه‌های فدرالیست تلاش نمودند آن چیزی را که از نظر مونتسکیو در حکومت انگلیس صحیح بوده را تجدید بنا نمایند. اولویت آن در این بوده که از حکومت استبدادی که آنها در زمان سلطنت جرج سوم تجربه کرده بودند، خودداری می‌کرد. حکومت تیرانی به عنوان حکومتی درک می‌شد که در آن

دولت با حقوق ویژه‌اش بدون اینکه از پشتوانه قانونی که توسط حکومت نمایندگی ایجاد شده، برخوردار باشد، در امور مردم دخالت مستبدانه می‌کرد. برای جلوگیری از پیدایش چنین حکومتی به پلورالیسم نهادی یعنی جدایی قدرتها و فدرالیسم نیاز بود. در نامه فدرالیسم اصلی شماره ۱۰، مدیسون در حمایت از تفکر پلورالیسم نهادی، استدلال منطقی کرد. فرض مدیسون این بود که همه افراد، افرادی خودخواه و خودپرست هستند که می‌خواهند قدرتشان را به حداکثر برسانند و بین افرادی که در صدد افزایش قدرت خود هستند تصادم منافع امری اجتناب ناپذیر است. بنابراین باید جامعه‌ای را بوجود آورد که بتواند از نتایج سوء این خودخواهی شهروندان جلوگیری به عمل آورد. مدیسون مدعی بود که دولت‌های نمایندگی تا زمانی که نتوانسته‌اند تندروریهای سوء دموکراسی مستقیم را مهار نمایند هنوز حکومت‌های ناشایسته‌ای هستند. کنترل و توازنهای نهادی - تقسیم عمودی قدرتها به اجرایی، قانونگزاری و قضایی و تقسیم افقی حاکمیت از طریق فدرالیسم و مقرراتی برای اعمال رأی هرگونه تلاش دولت را برای عمل کردن به صورت مستبدانه مسدود خواهد کرد. مدیسون مصر بود که یک جمهوری گسترده شامل گروههای اجتماعی نامتجانس و نواحی سرزمینی تأسیس نماید. بنابراین به طور اجتناب ناپذیری گروهبندی‌های سیاسی متنوع و بی‌شماری مطرح می‌شوند. این خطوط چند جانبه، تقسیم امکان تیرانی اکثریت را تضعیف می‌کرد. پلورالیسم اجتماعی در آغاز، دربارهٔ بردگان آمریکایی شکل نگرفت اما نهادهای سیاسی طراحی شده به وسیله بنیانگذاران آمریکا متعدد بودند.

سیستم سیاسی آمریکا قطعاً بر مهم‌ترین متفکران کثرت‌گرای قرن نوزدهم "الکسی دو توکویل" تأثیر گذاشت او در مقدمه کتابش به نام مطالعه «دموکراسی در آمریکا» که در سالهای ۱۸۳۵ و ۱۸۴۰ چاپ شد خاطر نشان ساخت که «یک علم سیاست برای جهان جدید نیاز است». توکویل یک گونه‌شناسی استادانه‌ای در برابر جوامع دموکراتیک و آریستوکراتیک بوجود آورد و هدف آن پاسخ به این سوال بود که چرا آمریکاییها قادر به ترکیب «برابری شرایط با آزادیهای سیاسی» بوده‌اند درحالی که فرانسویها محکوم شده‌اند به اینکه یک انحراف مقطعی به حاکمیت اقتداری و تک شخصی پیدا کرده‌اند. توکویل گناه عدم ثبات و تزلزل در فرانسه را به گردن فروپاشی کاستهای فئودالی انداخت: فروپاشی سلسله مراتب مبتنی بر تولد و تلاشی و پاره پاره شدن قدرت،

امتیازات و پرستیژ. با گسسته شدن پرستیژ و احترام از جایگاهش در یک ساختار کاستی محکم و با ثبات، شرایط جدید اجتماعی دارای نشانه‌هایی چون "فردگرایی و تمیزه شدن" شد. احتمال اینکه یک جمعیت تمیزه یک راه حل مقتدرانه و متمرکز را برای حل مشکلات دولت بپذیرد خیلی زاید است. توکویل خاطر نشان ساخت که با یک ترکیبی از میهن دوستی و ترس از اینکه آریستوکراسی یک زنجیره‌ای از تمام اعضای جامعه از یک روستایی تا شاه را ساخته بود، دمکراسی آن زنجیره را گسست و هر حلقه را جدا ساخت. جوامع دمکراتیک افرادی از لحاظ سیاسی خونسرد، منزوی و فردی بوجود آورد که خیلی غیرسازمان یافته بودند و دل‌مشغولی آنها به این بود که آزاد باشند.

جان استوارت میل به طور خلاصه ایده‌اش را این گونه بیان کرد:

"جایی که همه ما برابر هستیم، باید همگی یکسان آزاد باشیم و یا به طور یکسانی برده باشیم" توکویل انتظار داشت که «برده‌داری» به جای آزادی نتیجه پایان جوامع دمکراتیک باشد. توکویل همچون منتسکیو استدلال می‌کرد که وجود مناصب اشرافی در دوره فئودالی که مستقل از شاه و مردم هر دو بودند منبع آزادی در آن دوره بود و در دمکراسی نیز نیازمند تشکلهای میانی موجود بین دولت و مردم می‌باشد.

در مقایسه با فرانسه خوشبختی آمریکاییها ناشی از انجمنهای داوطلبانه قوی بود که در جامعه مدنی شان توسعه یافت. این انجمنها ضمن پاره‌پاره کردن اقتدارها، تنوع را تشویق می‌کرد و یکنواختی نظریه‌ها را که توکویل فکر می‌کرد ویژگی جوامع دمکراتیک است را خنثی می‌کرد. پلورالیسم نهادی که با آموزش اجتماعی ترکیب شد، انجمنهای میانی داوطلبانه قوی را بوجود آورد که امکان ایجاد شرایط دمکراتیکی که از استبداد جلوگیری می‌کرد را فراهم می‌ساخت.

بر خلاف مدیسون که از تفرق نهادی به عنوان یک مکانیسم محافظتی علیه نتایج خودخواهی فردی طرفداری می‌کرد توکویل بر منافع (توسعه‌ای، پیشبردی) پلورالیسم نهادی و اجتماعی تأکید می‌کرد. دولت محلی و سازمان گروهی قوی می‌تواند محیطی را برای آموزش سیاسی و توسعه یک روح عمومی فراهم آورد. این امر به افراد اجازه می‌دهد که به منافع شان برتری ببخشند و خودشان را به عنوان یک شهروند به تکامل برسانند. تضاد بین منافع محافظتی و پیشبردی پلورالیسم اجتماعی و نهادی به عنوان یک تنش در پلورالیسم معاصر باقی مانده است.

محافظه کاران عموماً بر منافع محافظتی پلورالیسم تأکید می‌نمایند در حالی که لیبرالها و طرفداران سوسیالیسم بر منافع پیشبردی آن تأکید می‌کنند.

مفهوم نظارت و توازن اجتماعی و ایده مرتبط با آن مبنی بر اینکه عمل متقابل گروهی می‌تواند یک تعادل اجتماعی بوجود آورد و بر تفکر آرتور بنتلی واضح "تئوری گروهی" و علم سیاست مدرن آمریکایی چیره شد. بنتلی از دکترین حاکمیت انتقاد کرد و گروهها را به عنوان مواد خام زندگی سیاسی قلمداد کرد. بیشترین سهم وی در توسعه یک مطالعه کمی و علمی از سیاستها بود. تبیینی که تحلیلها به سمت تخمینهای کمی خوب پیش برد. تفکر پلورالیستی انگلیس در آغاز قرن بیستم بیش از تفکر بنتلی که خصومتی را نسبت به انحصار دولت بر عقیده اظهار می‌داشت، فلسفه و استدلالی بود.

پنج ویژگی کلیدی به عنوان ریشه های فکری علم سیاست پلورالیستی وجود دارد:

- ۱- اولین و مهمترین آنها حمله به یگانگی دولت، خواه در مفهوم فلسفی در دکترین حاکمیت و خواه به طور عملی در دولت‌های استبدادی متمرکز.
- ۲- گروههای ارزشی متکره، استقلال سازمان دهی شده و فعالیت و تنوع.
- ۳- توقع وجود درگیری گروههای قومی در هر جامعه پیچیده.
- ۴- استفاده از نظارت و توازن اجتماعی به طور نسبی برای جلوگیری از مویسم دولت. بر این مبنای تقسیم، پلورالیستها به اینکه منافع و اهداف پلورالیسم محافظتی است یا پیشبرنده، تقسیم شده‌اند. روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۵- گرچه پلورالیستها از شایستگی های فردگرایی سیاسی دفاع کرده‌اند اما آنها آگاه هستند که جامعه‌ای که منافع شخص، انگیزه حاکم بر آن باشد و پیوندهای اجتماعی سنتی غایب باشد، دارای خطراتی است. این درک، پلورالیسم را از تفکر راست جدید در زمینه فردگرایی جدا می‌نماید.

متدها و ارزشها

پلورالیست‌های اولیه از روشهای متنوع زیادی در بحث استفاده کرده‌اند اما در اینجا تنها مشخص ترین متدهای پلورالیست‌های معاصر را مورد آزمایش قرار می‌دهیم: پوزیتویسم و رفتارگرایی، فردگرایی روش شناختی، کارکردگرایی.

پوزیتیویسم و رفتارگرایی

علم سیاست آمریکایی بعد از جنگ جهانی دوم از "پوزیتیویسم منطقی، یعنی آن تئوری علمی که توسط فلاسفه حلقه وین در دهه ۱۹۳۰ مشهور شد متأثر شدند. آنها جملات را به سه دسته تقسیم می‌کردند:

۱- جملات صحیح از نظر تعریف (جملات منطقی و تئولوژی).

۲- جملاتی که به لحاظ تجربی قابل رسیدگی باشند یعنی توانایی آزمایش شدن در برابر جهان واقعی را دارا باشند (جملات علمی)

۳- جملات بدون معنا (نه بوسیله تعریف درست هستند و نه از لحاظ تجربی قابل بررسی هستند).

پلورالیست‌ها با پشتوانه این دکترین ادعا کردند بیشتر آن چیزی که در گذشته برای علم سیاست پذیرفته شده، شامل جملات اخلاقی که جملاتی بی معنا هستند صورت پذیرفته است. باید یک تحلیل سیاسی علمی در مورد سیاست ساخته شود که بتواند از طریق مشاهده تجربی و یک شکل کمی آزمایش شود. این موضوع به رفتارگرایی منجر می‌شود که بر مبنای آن، علوم اجتماعی باید تنها بر الگوهای رفتار واقعی مردم تمرکز نمایند چرا که مقاصد، خواسته‌ها و انگیزه‌های بیرونی مردم حالت‌های خاص هستند که می‌توان به طور علمی مشاهده کرد. پلورالیست‌هایی چون بنتلی و ترومن در صدد توسعه یک تئوری تجربی بودند که به درستی، حقیقت پروسه‌های سیاسی در دموکراسی‌های مدرن را تبیین نماید. آنها به تفکر سیاسی تجویزی کاملاً توهین کردند. آنها در دانشگاه‌های آمریکا تا حد زیادی موفق شدند. آنها متعهد شده بودند که درک بهتری از سیاست‌های واقعی در مقایسه با تئوریهای لیبرال کلاسیک پدید آورند.

به نظر می‌رسید که آنها تجهیز شده‌اند برای پاسخ به سئوالاتی که توسط هارود لاسول (۱۹۳۶) فرموله شده بود "چه کسی می‌برد؟ چه می‌برد؟ کی می‌برد؟ و چگونه می‌برد؟"

برخورد و تماس دکترین پوزیتیویسم و رفتارگرایی بر تحقیق پلورالیستی به خوبی در تحقیق کلاسیک روبرت دال در مورد سیاست‌های شهری در نیوهاون تحت عنوان «چه کسی حاکم است؟» تبیین شده است. او دو فرضیه رقیب را کشف کرد: اینکه یک الیگارش‌ی همبسته بر نیوهاون حاکم است (دیدگاه تئوری الیتی) و اینکه

سیستم سیاسی شهر می‌تواند به عنوان یک پلیارشی توصیف شود (دیدگاه پلورالیستی). پلیارشی از دموکراسی به معنای حاکمیت همه شهروندان و از الیگارشی به معنی حاکمیت یک تعداد خاص متمایز می‌شود. در پلیارشی قدرت سیاسی همچون دموکراسی به طور برابر سهم نشده بود، در عین حال یکجاهم در دستان اندکی جمع نشده بود (الیگارشی).

دال قدرت را این‌گونه تعریف می‌نماید: یک تلاش موفقیت آمیز توسط A که B را وادار به انجام کاری کند که در غیر آن صورت آن را انجام نمی‌داد. دال می‌خواست ببیند واقعاً چه کسی مبتکر تغییرات سیاسی است یا از آن جلوگیری می‌کند. دال احساس کرد که نشان داده است که قدرت سیاسی در یک هرم واحد که توسط یک الیت حاکم واحد و غیر پاسخگو پوشیده باشد سازمان‌دهی نشده است.

فردگرایی روش شناختی

بیشتر پلورالیست‌ها از فردگرایی روش شناختی طرفداری کرده‌اند. دکترینی که تأکید می‌کند که همه فرضیه‌ها در مورد اجتماعات بشر نهایتاً باید به بیانی در مورد عوامل و اراده‌های شخصی تقلیل داده شود. برای مثال اسمهای جمعی چون «طبقه کارگر» «سفیدها» یا «دولت» همیشه باید به عنوان مخفف مناسب برای جمع کردن رفتار افرادی که این گروه‌ها یا سازمانها را تشکیل می‌دهند درک شود. به تبع اصول رفتارگرایی، پلورالیست‌ها معتقدند که منافع شخصی افراد باید به وسیله ملاحظه انتخابهایی که آنها می‌کنند و رفتار سیاسی‌اشان را آشکار می‌سازد، تشخیص داد افراد در مورد منافعشان اشتباه نمی‌کنند. البته مارکسیست‌ها و رادیکالها مدعی هستند که ممکن است یک خود آگاهی غلطی در افراد وجود داشته باشد ولی این امر به علت غیرعلمی بودن و دارای بار ارزشی بودن توسط پلورالیست‌ها رد می‌شود.

کارکردگرایی

پلورالیست‌ها خصوصاً آنهایی که تحت تأثیر تالکوت پارسونز سردمدار جامعه‌شناسی آمریکا در دهه ۱۹۵۰ قرار گرفته‌اند، به طور بسیار زیادی بر کارکردگرایی یا توضیح کارکردی متکی هستند. کارکردگرایی دکترینی است که بر مبنای آن همه پدیده‌های

اجتماعی دارای نتایج مفید اجتماعی هستند که آنها را تشریح می‌نمایند. مفهوم کارکرد در اینجا به معنی نتیجه است. برای مثال وقتی می‌گوییم «عملکرد دولت حفظ نظم است یعنی نتایج فعالیت دولت، نظم است».

کارکردگرایی جامعه‌شناسانه با دو موضوع به هم پیوسته است: اول اینکه آن فرض می‌کند که جوامع به طور روزافزونی پیچیده و متنوع می‌شوند بنابراین نقشها و نهادهای اجتماعی به طور پیشرفته‌ای تخصصی می‌شوند. دوم اینکه تفاوت‌های جوامع (جامعه) شکل‌نوسازی و توسعه جوامع صنعتی را با دولت‌های دمکراتیک لیبرال برداشته است. تفاوت و نوسازی موضوعات عامی در سیاست‌های مقایسه‌ای در دوره پس از جنگ و اوج دوران پلورالیسم بوده است. سؤال کلیدی این بود که توضیح دهد چگونه و چرا نظم، ثبات و همگرایی اجتماعی در جوامع متفاوت و در حال تغییر بوجود می‌آید. جامعه‌شناسی کارکردی فرض می‌کند که هر جامعه‌ای دارای یک ساخت نسبتاً با دوام و یاببات از اجزایی که به خوبی همگرا شده‌اند و هر یک از اجزاء دارای کارکردی هستند، می‌باشد. پس هر عضوی در حفظ جامعه به عنوان یک سیستم باید سهیم باشد.

منتقدین معتقدند که این الگوی بحث دور است به خاطر اینکه نتایج عمل را با علل آن اشتباه می‌کند، تبیین کارکردی شرحی از مکانیسم علمی به ما نمی‌دهد. مثلاً وقتی ما می‌گوییم «الگوی فروپاشی آژانس‌های دولت به وسیله نتایج کارکردی‌اش برای گروه‌های منفعتی تبیین شده است» ما در این حالت یک بحث معتبر نداریم چرا که ما ایده‌ای در مورد اینکه چرا و چگونه این نتایج بدست آمده است نداریم.

اندیشمندان سیاسی پلورالیست اغلب به پذیرش فرضها و استدلال‌های کارکردی متهم شده‌اند به دلیل اینکه آنها به نظر می‌رسد که توافق فرهنگی را به عنوان اجزای انتقادی همگرایی اجتماعی در نظر گرفته باشند. این اتهام برای تنها برخی از پلورالیست‌ها معتبر است خیلی از پلورالیست‌ها فرض نکرده‌اند که هر جامعه‌ای یک ساختار نسبتاً پویا از اجزای به هم پیوسته با یک کارکرد حفظ سیستمی دارد در عوض آنها تمایل دارند به اینکه فرض نمایند جوامع با تغییرات و تنازعات حاضر در همه جا مشخص می‌شوند. بدون نهادهای سیاسی خاص و شکافهای اجتماعی، عدم همگرایی اجتماعی و دولتی به همان اندازه همگرایی وجود دارد. تضاد منافع و نزاع بر سر قدرت، ویژگی‌های غیر قابل ریشه‌کن شدن جوامع پیچیده است. به علاوه بیشتر پلورالیست‌ها در

بیان متدولوژیکی اشان و کار تجربی شان به طور آگاهانه از تبیین کارکردی استفاده نمی نمایند.

پلورالیست ها اغلب از تبیین نتایج ناخواسته عمل استفاده می نمایند. برای مثال توکویل استدلال می کند که گروه های منفعتی به ثبات دمکراسی های لیبرال کمک می نمایند. اما او اشاره نمی کند که بیشتر مردم به این گروه ها می پیوندند که ثبات دمکراسی را به خوبی انجام دهند پس زندگی گروهی نتایج مفید ناخواسته دارد. دو علت عمده، بیان این نکته است که چرا مستقیدین همه پلورالیست ها را با جامعه شناسی کارکردی شناخته اند:

۱- هم جامعه شناسان محافظه کار و هم اندیشمندان سیاسی لیبرال از لیبرال دمکراسی دفاع کرده اند.

۲- جامعه شناسان کارکردگرا اغلب ادعا کرده اند که یک دولت و جامعه پلورالیست برای نقطه پایانی مدرنیزاسیون نیاز هستند. یک پیش بینی که به نظر می رسد کاملاً متناسب بود با عقیده از خود راضی لیبرالی که واقعاً پلیارشی موجود بهترین سیستم سیاسی قابل حصول است.

ارزشها

پوزیتیویست ها از قانون هیوم دفاع می کنند. عقیده ای که یک شخص همیشه می تواند سؤال از حقیقت (واقعیت) را (پوزیتو، اثباتی) از سؤال از ارزش (نرماتیو) جدا نماید. برای مثال از جمله «دمکراسی وجود ندارد» کسی نمی تواند استنباط نماید که «دمکراسی نباید وجود داشته باشد». پلورالیست ها استدلال می کنند که جملات اثباتی شان در مورد حقیقت پلیارشی در اصل قابل تکذیب است و می تواند از تاثیرهای نرماتیو از پلیارشی جدا شود. میلر تمایز مفیدی بین پلورالیسم نرماتیو و پلورالیسم تحلیلی ارائه داد.

پلورالیسم نرماتیو بر این امر تأکید می کند. دولت انجمنی در میان بسیاری از انجمنها است که افراد وابستگی به آن دارند و وفاداری هایشان را به آن منتسب می کنند. دولت نباید انتظار داشته باشد شهروندان تحت هر شرایطی آنرا اطاعت نمایند. پلورالیسم تحلیلی در مقابل آن، تئوری مربوط به ساختار عمل سیاسی در دولت مدرن و الگوهای

نفوذ که به وسیله آن واقع می‌شود، می‌باشد پلورالیسم تحلیلی در اصل مستقل از ارزشهاست.

بیشتر پلورالیست‌های آمریکایی و بریتانیایی به همان اندازه که رادیکال سیاسی نبوده‌اند محافظه‌کار هم نبوده‌اند ولی مکرراً از طرف منتقدینشان به عنوان مدافعان راضی برای حفظ وضع موجود در دموکراسی‌های لیبرال غربی مشاهده شده‌اند. بعضی از پلورالیست‌ها این موضوع را مطرح می‌کنند که قدرت سیاسی به نحوی که قرار دارد به صورت منظمی قرار گرفته است.

اخیراً پلورالیست‌های تحلیلی نسبت به نواقصی که در دموکراسی‌های غربی مشاهده کرده‌اند، انتقادی‌تر شده‌اند که تحت تأثیر فشارهای فکری از دیدگاه‌های دیگر در علم سیاست و هم به دلیل اینکه بسیاری از سیاست‌ها در دموکراسی‌های لیبرال حالت جنگجویانه یافته است، این موضع را اتخاذ کرده‌اند.

سیاست‌های درون داد

پلورالیست‌ها از ورودیهای سیاست در دموکراسی‌های لیبرال تحلیلیهای آکادمیک ارائه کرده‌اند. آنها نسبت به تئوریهای دیگر، به انتخابات، رقابت‌های حزبی و گروه‌های منفعتی اهمیت بیشتری می‌دهند. آنها بر حقیقت و اهمیت خط مشی‌های چند جانبه که از طریق آنها شهروندان رهبران سیاسی‌شان را کنترل می‌نمایند و توسعه سیاست‌های عمومی را شکل می‌دهند، تأکید می‌نمایند.

اندازه و دولت نمایندگی

پلورالیست‌های می‌دانند که شهروندان نمی‌توانند کنترل مستقیمی بر سیاست‌گذارها در پلیارشی داشته باشند. دولت - ملت‌های مدرن بزرگتر از واحدهای سیاسی موجود در یونان باستان هستند. همچنین از واحدهای سیاسی که کسانی چون روسو با آن مواجه بوده‌اند، بزرگتر می‌باشند. اندازه حکومت، یک امر مهمی برای دموکراسی است چرا که به همان اندازه که تعداد شهروندان بیشتر شود از میزان تأثیرگذاری رأی یک فرد بر سیاست‌ها کاسته می‌شود. در دولت - ملت‌ها عملاً شرکت اکثریت در تصمیم‌گیریها غیرممکن است و در واقع یک اقلیت کوچک تصمیم‌گیری می‌نماید. نوع مبتنیگهایی که

مثلا در یونان وجود داشت می تواند راهی را برای نهادهای نمایندگی تخصصی شده ارائه دهند به نحوی که یک فراکسیون از جمعیت به نیابت از همه صحبت نماید. پلورالیست‌ها تأکید می‌کنند که بزرگ بودن، مانع از آن نمی‌شود که پلیارشیهای کارآمدی از دولت - ملت‌های بزرگ بوجود آید.

در آمریکا بنیانگزاران قانون اساسی تعهد و پاسخگویی زیادی بین کنگره، ریاست جمهوری و دادگاه عالی و کابینه اقلیت را در برابر تیرانی اکثریت حفظ نمایند. پلورالیست‌ها تأکید می‌کنند که این ترتیبات نهادی به تنهایی نمی‌تواند به نتایج قابل قبولی بانجامد. در مقابل قانون اساسی آمریکا راههایی را در راستای منافع اقلیت بوجود آورده است که آنها بتوانند مانع تصمیمات اکثریت شوند و مکانیسمی را در دست داشته باشند که در مقابل ظلم و تعدی اکثریت از اقلیت حمایت نماید.

اما به رغم توازن قدرت در نهادهای دولت نمایندگی و وجود موادی در قانون اساسی در راستای حمایت از اقلیت، ممکن است محدودیت‌هایی در کار نهادها بوجود آید. مثلا در دهه ۱۹۶۰ کنگره آمریکا در استفاده از قدرتش جهت تدقیق در کارهای رئیس جمهور و شاخه اجرایی، شکست خورد اما تا اواخر دهه ۱۹۷۰ به طور قابل ملاحظه‌ای نفوذ از کاخ سفید به کنگره متمایل شد.

دال پلورالیسم مدرن را در افکار این موضوع خلاصه کرد که مجموعه‌ای از نهادهای نمایندگی فی‌نفسه برای تضمین پلیارشی کارآمد کافی است. ترکیب اجتماعی یک سیستم سیاسی، طبیعت درگیریهایی که شهروندان را از یکدیگر جدا می‌سازد، توسعه ارزشها و یک فرهنگ سیاسی حمایت‌کننده از اعمال دموکراتیک، ملاکهای اصلی تعیین پلیارشی هستند (جبرهای ضروری پلیارشی هستند).

نهادهای پلورالیسم اجتماعی و فرهنگ

اگر نهادهای نمایندگی شرایط کافی برای وجود یک دموکراسی لیبرال ناب نیستند اما بدون تردید آنها به عنوان شرایط لازم برای آن به حساب می‌آیند. یک مجلس منتخب به طور آزادانه و شرایطی برای استقلال قانونی حکومت تحت سیستم ملی برای یک پلیارشی نیاز است. به علاوه تضمینهای قانونی که به وسیله آن احزاب و افراد بتواند در انتخابات آزاد شرکت کنند و آزادیهای مدنی خود شامل آزادی بیان و تحرک سیاسی را

اعمال نمایند مورد نیاز می‌باشد. در یک جمهوری توده‌ای مردم کمتر به وسیله پارلمان و اجبارهای قانون اساسی و عمدتاً با انتخابات، رقابت حزبی و گروه‌های منفعتی دولت و سیاستمداران‌شان را کنترل می‌کنند. سگ‌های پاسبان حفظ منافع عمومی در برابر دولت نه دادگاه‌های قانونی بلکه رسانه‌های خبری هستند. قانون اساسی دموکراسی‌های لیبرال بسیار کم در مورد احزاب، گروه‌های منفعتی و یا رسانه‌های گروهی صحبت کرده‌اند و عملکردشان نه به وسیله قوانین مدون بلکه توسط عملکردهای روزمره میثاق‌های غیر مدون یک پلیارشی در حال کار که از یک فرهنگ پلیارشیک ریشه گرفته انجام می‌گیرد. در یک فرهنگ پلیارشیک شهروندان خواهان دخالت در تصمیماتی هستند که متأثر از آنها هستند. دولت باید در برابر آنها پاسخگو باشد و کار دولت توسط شهروندان بوسیله استاندارد و معیارهای مستقلی ارزیابی می‌شود. شهروندان آماده هستند که به طور دسته جمعی سازمان‌دهی شوند تا اهدافشان را پیش ببرند و در عین حال مطمئن هستند که توجه رسانه‌ها و دولت را به سمت خود معطوف می‌نمایند. حراست بنیادی از آزادی‌های دموکراتیک یک حالت فرهنگی از آگاهی سیاسی شهروندانی است که باید خودشان را سازمان‌دهی نمایند.

انتخابات و رقابت حزبی

تجربه اصلی مشارکت سیاسی برای بیشتر شهروندان در یک دموکراسی لیبرال "رای دادن" است فرایندی طولانی که طی آن پلیارشیها رهبران را انتخاب می‌نمایند و بحث‌های سیاسی حول محور "انتخابات" بر ذهن و فکر و عمل سیاسی شهروندان سایه می‌افکند. فعالیت نامزدهای ریاست جمهوری، رهبران پارلمانی، نمایندگان قانونی، انجمن‌های حزبی تا زمانی از اهمیت برخوردار هستند که بتوانند در یک جمهوری توده‌ای در رقابت شخصیت‌های احزاب و برنامه‌های حزبی بر «انتخاب نهایی» شهروندان تأثیر بگذارند. پلورالیست‌ها به اهمیت رقابت سیاسی و انتخابات در پلیارشیها واقف هستند. در سالهای اخیر پلورالیست‌ها نسبت به کاستی‌های مشارکت در بعضی سیستم‌های حزبی و انتخاباتی نقادی‌تر شده‌اند. در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نخستین تحقیقات علم سیاست در مقیاس وسیع نشان داد که بیشتر رأی‌دهندگان با تفکری خام درباره سیاست و اطلاعات سیاسی ضعیف عمل می‌نمایند. پلورالیست‌ها پذیرفتند که شهروندان به طور

عمیقی درباره شایستگی های احزاب، نامزدها و سیاست هانمی اندیشند. شهروندان خواهان رای دادن هستند ولی نمی دانند چگونه تصمیم بگیرند آنها بر مبنای مبهمی چون وابستگی های احساسی به تصورات حزبی بر مبنای خطوط وابستگی خانوادگی، همسایه ای، دوستانه ای یا محل کاری تصمیم می گیرند. برخلاف نظر فلاسفه سیاسی سیاست برای بیشتر شهروندان یک فعالیت پیرامونی است. آنها نسبت به سیاست بی تفاوت هستند. اعتقاد بر این است که سیستم های سیاسی که بسیار زیاد زندگی روزمره مردم را سیاسی می کنند و بسیج های فوق العاده اجتماعات عمومی به احزاب یا جنبش ها را بوجود می آورند، بی ثبات هستند.

وجود خط مستقیمی از پاسخگویی بین انتخاب شهروندان و انتخاب یک دولت ضروری است. سیستم سیاسی آمریکا فاقد چنین ارتباط مستقیمی است پلورالیست های آمریکایی با هم اختلاف عقیده دارند و استدلال می کنند که هر سیستم حزبی موظف است به منافع متنوع در یک دولت و ملت بزرگ واکنش نشان دهد.

دیدگاه بدبینانه نسبت به صلاحیت شهروندان توسط آتونی داونز به چالش کشیده شد. داونز از فرضها و متدولوژی جریانهای اصلی اقتصاد خرد برای تحلیل رقابت انتخاباتی در کتاب خود بنام "ثوری اقتصادی دموکراسی" استفاده کرد. او فرض کرد که شهروندان عاملین عقلایی هستند که براساس ارزشها و سودها در بین داوطلبان و احزاب رقیب برنامه مورد نظر خود را انتخاب نمایند. دیگر پلورالیست های دنباله رو این خط از تحقیقات اولیه انتخاباتی برای تخمین میزان شکل گیری خوب شهروندان انتقاد کردند.

اگر یک شخص به طور منظم به یک حزب رای دهد و از نتایج آن راضی و قانع شود آن فرد نسبت به آن حزب نوعی وفاداری پیدا می کند اما اگر حزب نتواند منافع رای دهندگانش را بهتر تأمین نماید، افراد ممکن است نسبت به انتخاب خود تجدید نظر به عمل آورند. "داونز" استدلال می کند که رهبران حزبی عاملین عقلایی هستند که در جستجوی پست ها، نگران افزایش رأی هایشان هستند به نحوی که بتوانند مقامات را اشغال نمایند. سیاستمداران تلاش می نمایند که آن چیزی که رأی دهندگان تمایل دارند را پیدا نمایند و سپس اکثریت آن علاقه ها را در برنامه ایشان بگنجانند. در یک سیستم دو حزبی تلاش رهبران سیاسی برای همساز کردن اولویت های اکثریت شهروندان موجب

می‌شود تا خطوط تقارب برنامه‌های انتخاباتی بوجود آید. هر حزبی که انتخابات را می‌برد سعی می‌کند برنامه‌هایشان با گروه‌های میانی همخوانی داشته باشد. برای مثال اگر دیدگاه‌های رأی دهندگان بر مبنای دیدگاه ایدئولوژیک چپ و راست منظم شده باشد رأی دهندگان میانی عبارت از اشخاصی هستند که بسیاری از مردم دیدگاه‌های راست‌تری از آنها دارند و همچنین بسیاری از مردم دیدگاه‌های چپ‌تری از آنها داشته باشند. موقعیت رأی دهندگان میانی ممکن است بهترین نماینده آنچه که اکثریت شهروندان می‌خواهند باشد. فرایند «خط تقارب رأی‌دهندگان میانی» رفاه شهروندان را افزایش می‌دهد.

رقابت‌های حزبی و انتخاباتی از رقابت‌های اقتصادی خام‌تر است چراکه یک شخص می‌تواند بودجه خود را در بین خرید کالاهای مختلف تقسیم نماید. ولی در بازارهای سیاسی شهروندان تنها یک حق رأی دارند و باید آنرا تنها در یک راه پردازند اما رأی دهنده می‌تواند براساس دیدگاه خود احزاب و دیدگاه‌های مختلف را تقسیم‌بندی و رتبه‌بندی کند.

نحوه رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا با مدل داونز همخوانی زیادی دارد. مبارزات انتخاباتی که از طریق آن داوطلبان ریاست جمهوری انتخاب می‌شوند و تأکیدی که سیاستمداران آمریکایی برکسب آراء و بازاریابی فریبنده سیاست‌ها می‌نمایند با اظهارات داونز کاملاً منطبق است. نتایج رقابت‌های سیاسی آمریکا در مسیر «خطوط تقارب رأی‌دهندگان میانی» است. داوطلبان ریاست جمهوری برنامه‌های سیاسی یکسانی ارائه می‌دهند و مدعی‌اند که جمعیت‌های اکثریت را مورد توجه قرار می‌دهند. بین احزاب آمریکا تفاوت‌های ایدئولوژیکی عمده‌ای وجود ندارد پس یک همگرایی زیادی بین دو حزب وجود دارد.

در اروپای غربی با وجود احزاب سوسیالیست و کمونیست از یک طرف و احزاب محافظه‌کار و دست‌راستی از طرف دیگر طیف سیاسی گسترده‌تر می‌شود و در تعیین سیاست‌های پیشنهادی به رأی دهندگان خود سازمان‌های حزبی نفوذ زیادی دارند چرا که در این احزاب عضویت‌ها نسبتاً ثابت است (برخلاف آمریکا که حزب توسط رهبران حزبی تسخیر می‌شد و سازمان‌های حزبی پوسته‌ای توخالی بیش نبودند). در بسیاری از کشورهای اروپای غربی عضویت‌های حزبی گسترده است که برکار حزب تأثیر زیاد

دارند. احزاب جناح راست و متمرکز تمایل به داشتن عضوهای کمتر (شامل اعضای برجسته و شبه الیت محلی) هستند. هم در "احزاب کادری" و هم "در احزاب توده‌ای" کسانی که در احزاب فعالیت می‌نمایند وفاداری‌هایشان از نظر سازمانی و سیاسی دارای ریشه‌های اجتماعی و تاریخی عمیقی است و نفوذ قابل ملاحظه‌ای نیز بر انتخاب رهبران و برنامه‌های انتخاباتی دارند.

این اختلافهای ایدئولوژیکی که بین احزاب اروپایی وجود دارد نمی‌تواند به راحتی پیوند بخورد سیستم‌های انتخاباتی نمایندگی تناسب مکرر تعدد احزاب را حفظ می‌کنند و هرکدام تمایل دارند به اینکه بخشهای خاصی از انتخاب‌کنندگان از نظر اجتماعی و ایدئولوژیکی را تأمین نمایند بنابراین و با توجه اختلافی که با آمریکا در این زمینه دارد می‌توان نتیجه گرفت که «خط تقارب رای دهندگان میانی» کمتر احتمال دارد که در اروپای غربی واقع شود.

رهبران حزبی به خاطر نیاز به حفظ رعایت فعال اعضای حزبی‌اشان نیاز به این دارند که در بسیاری از رفتارهایشان تعدیل نمایند. سیاست‌هایی را هم که اتخاذ می‌نمایند در آغاز باید فعالین حزب را در نظر داشته باشند پس درصدد جلب بیشتر رأی دهندگان برآیند. در سیستم‌های انتخاباتی تناسبی پس از اتمام انتخابات به دلیل عدم وجود اکثریت لازم برای حزبی، ناچاراً ائتلافهای حزبی بوجود می‌آید. این امر کنترل رأی دهندگان و حتی فعالیت حزبی را بر حزب کاهش می‌دهد. اخیراً پلورالیست‌ها نسبت به نتایج (ورودیهای) انتخاباتی هم در انتخاب عقلانی و هم تئوریهای واقع‌گرا بدبین شده‌اند و نواقص در بسیاری از سیستم‌های حزبی پذیرفته شده است. پلورالیست‌ها پاسخگویی توسعه یافته‌تر (بیشتر) رهبران حزبی به رأی دهندگان و سیستم‌های انتخاباتی بیشتر تناسبی از قبیل سیستم‌هایی که در طی دهه ۷۰ و ۸۰ برای دمکراسی‌های جدید پرتغال، یونان، اسپانیا و حتی در فرانسه وجود داشت را توصیه می‌نمایند. آن‌ها یک سیستم تناسبی را طرفداری می‌نمایند علیرغم اینکه پس از انتخابات دستکارهای صورت می‌گیرد چرا که این سیستم دارای ضرر کمتری است.

پروسه (عملکرد) گروههای منفعتی

انتخابات تنها به شهروندان فرصت‌های ضمنی را برای انتخاب بین احزاب مختلف و

نامزدهای رقیب می‌بخشد. عملکرد گروههای منفعتی برخلاف عملکرد انتخابات از تداوم برخوردار است ولی مشارکت مردم در آن خیلی محدود است پلورالیست‌ها در تفکرات خود توجه زیادی به گروههای منفعتی می‌نمایند. بیگانه، عجیب و غریب وبدون پاداش بودن سیاست‌ها برای بیشتر شهروندان باعث می‌شود تامشارکت مردم درگروههای منفعتی سیاسی کم شود. مردم به شرطی در لابی‌ها شرکت می‌کنند و یا به اعتراض به نفوذ رهبران سیاسی می‌پردازند که این عمل آنها مرتبط با منافع آنها باشد و برایشان سود و منفعت بزرگی به ارمغان آورد هر عضوی هنگامی که احساس می‌نمایند منافعش در آن گروه بدست نمی‌آید می‌تواند گروه را ترک نماید. به همین دلیل پلورالیست‌ها به گروههای منفعتی بزرگ به دلیل اینکه از نظر داخلی دمکراتیک تر و سازمانهای مرضی الطرفین هستند نسبت به احزاب سیاسی خوش بین تر هستند.

رهبران گروهها باید تلاش نمایند که اعضای خود را نگه دارند و هرچه آنها در برآوردن منافع اعضاء موفق تر باشند تحمیل هزینه‌ها مالی و زمانی و ... بر اعضاء آسانتر خواهد بود و آنها بهتر در اعتصابات، میتینگها و ... شرکت خواهند کرد.

پلورالیست‌ها معتقد هستند که تأثیر گروههای منفعتی بر سیاست‌گزارها مرتبط با ملاحظات دمکراتیک است. دولت‌ها برای اینکه در خصوص منافع عمومی بتوانند سیاست‌های بهتر و کارآمدتری را اتخاذ نمایند که با اولویت‌های شایع در بین شهروندان همخوانی بیشتری داشته باشد به اطلاعات بیشتری از دستاوردهای انتخابات نیاز دارند. آنها نیاز دارند که بدانند در تفکر شهروندان چه اولویت‌هایی در انتخاب وجود دارد و شدت و قوت حساسیت آنها نسبت به آن موضوعات تا چه حد است. دولت‌ها همیشه با این مشکل مواجه هستند که اکثریت نسبت به منافع و اولویت‌هایش حساسیت به خرج نمی‌دهد در حالیکه اقلیت مخالف همیشه پرشور و قوی است. اکثریت ممکن است خودش را علاقه‌مند به چیزی که حساسیتی هم نسبت به آن ندارد نشان دهد.

یکی از نکاتی که راجع به گروههای منفعتی وجود دارد "اندازه و سایز" آن گروهها است اندازه گروههای منفعتی به دولت‌ها نشان می‌دهد که اولویت‌ها را تشخیص دهد. هرچه اندازه گروه منفعتی بزرگتر باشد میزان تأثیرگذاری آن بر دولت هم بیشتر خواهد بود بزرگی یا کوچکی اندازه یک گروه منفعتی بوسیله شاخص‌هایی چون قدرت مالی یا کنترل بر اقتصاد اندازه‌گیری نمی‌شود بلکه بسته به میزان قدرت بالقوه رأی آوری آن

گروه است.

نکته دیگر اینکه سیاستمداران به نرخ (توانایی) بسیج و تجهیز یک گروه توجه می‌نمایند. آن میزان مردمی که برای نیل به هدف مشترک و حمایت از منافعشان توسط یک گروه منفعتی در یک سازمان گردآیند. مثلاً یک سازمان کشاورزی که هدایت ۸۰٪ از کشاورزان مالک را برعهده دارد از قدرت بسیج بیشتری از یک اتحادیه کارگری که تنها ۴۰٪ طبقه را تجهیز می‌نماید برخوردار است. این توانایی قدرت نفوذ گروههای منفعتی را افزایش می‌دهد.

نکته دیگر اینکه فعالیت گروههای منفعتی مدرج است یعنی بنا به میزان اهمیتی که یک موضوع برای آنها دارند از فعالیت‌های مختلف از پایین به بالا استفاده می‌نمایند. این امر به سیاستمداران این امکان را می‌دهد که دریابند گروههای منفعتی نسبت به موضوعات مختلف از چه حساسیتی برخوردارند. شدت این فعالیت‌ها ممکن است از نامه‌نگاری ساده به نمایندگان کنگره شروع شود تا تجهیز شدن برای شرکت در اعتراضات، اعتصابات و لابی‌گریهای گسترده ادامه یابد.

دولت‌ها به گروههایی که اولویت‌ها و ارجحیت‌های شدیدتری دارند بیش از گروههایی که اولویت‌های ضعیف‌تری دارند توجه می‌نمایند. به همین دلیل استراتژی کلیدی گروهها این است که خود را نسبت به یک عمل، نسبت به دیگر گروهها و دیگر اعمال حساس تر نشان دهند. دولت‌ها تأثیر نفوذ گروههای قوی‌تر را به بهای گروههای بی‌علاقه می‌پذیرند. چنین عملکردی معادل مهمی برای اصل حاکمیت اکثریت است چراکه به طور ذاتی گروههای اقلیت تمایل بیشتری دارند که نسبت به موضوعات خاص اولویت‌های قوی‌تری ابراز دارند. اجماع گروهی در دمکراسی‌های لیبرال به صورت انتقادی است.

از دیدگاه پلورالیستی، با دیدی خوش بینانه در مورد اصول عملکرد گروههای منفعتی، ملاکهای سه‌گانه ارزیابی گروههای منفعتی توسط دولت که عبارتند از: اندازه عضویت، قدرت بسیج و تجهیز و شدت اولویت‌های اعضا. ملاکهای مشروع دمکراتیک را تشکیل می‌دهند. بسیاری از منتقدین پلورالیسم، پلورالیست‌ها را متهم کرده‌اند به اینکه آنها عقیده دارند که گروههای منفعتی مختلف دارای نفوذ برابری در تصمیم‌گیریهای سیاسی هستند. اما پلورالیست‌ها حقیقت انکار ناپذیر عدم برابری نفوذ

گروههای منفعتی را تصدیق می نمایند. آنها فقط ادعا می نمایند که عواملی که باعث تفاوت میان گروههای ذی نفوذ و بی نفوذ معیارهای قانونی و مشروع برای تصمیم گیرندگان دمکراتیک است.

گالبریت به عنوان یک پلورالیست سنتی تئوری قدرت **Countervailing** را فرموله کرد تا تبیین نماید چرا انباشت منابع و نفوذهای وسیله گروههای بزرگ و بخوبی سازمان یافته یا کاستی مصیبت بار در پروسه چانه زنی منافع نیست. بحث این است که منافع سازمان دهی شده عظیم به طور همکارانه و همزیستی در پاسخ به رشد همکاریهای بزرگ دیگری با منافع متضاد رشد می یابند. پاسخ معمولی و خیلی موثر به اعمال ناخوشایند قدرت ساخت قدرت بود. گالبریت خاطر نشان می سازد که عملکرد این قدرت از طریق یک اقتصاد بازاری و یک پلیتی متکثر عمل می کند. برای مثال در بسیاری از کشورها رشد انحصارات مصنوعات غذایی و اتحادیه های تجاری تا دهه ۱۹۴۰ به چالش کشیده توسط قدرت غالب و شایع ایجاد سازمانهای خرده فروش بزرگی که، از قدرتشان در راستای شکستن سیاستهای قیمت گذاری محدود کننده مصنوعات استفاده می کنند و کالایی را با قیمت ارزانتر به مشتری می دهند. ممکن است ظاهراً گروههای بزرگ به خوبی سازمان یافته ای وجود داشته باشند اما اگر قدرت غالب و شایع عمل کند بیشتر این فعالیتها و نفوذهای نهایت توسط عمل گروههایی که به همان اندازه توسعه یافته هستند ولی منافع متضاد و مختلفی با آنها دارند خنثی شود. با این همه پلورالیست هانسیست به اثرات عملکرد گروههای منفعتی به دلیل فرض «قوه جبری» خوش بین هستند. اگر ما فرض کنیم که در زمانهای معمولی، فقط یک اقلیت کوچکی از مردم توان بالقوه شان را برای شرکت گروههای منفعتی بکار می گیرند آنگاه الگوهای موجود نفوذ گروههای منفعتی می تواند باز نویسی شود عدم برابری موجود سازمان گروههای منفعتی عمدتاً الگوی فعالیت های زمانهایی که بیشتر مردم غیر فعال بوده اند را نشان می دهد اما اگر سیاست دولت غیر قابل پذیرش شود و یا شدت اولویت های موجود مردم تغییر یابد، آنگاه الگوهای نفوذ موجود می تواند سریعاً عوض شود. عملکرد گروههای منفعتی در پلیارشی باعث تغییرات پی در پی در ساخت اختلافهای منفعتی که سیاستها را تحت تأثیر قرار می دهد می شود. الگوهای نفوذ گروهها، اغلب بی ثبات است چرا که با تغییر و رشد نگرانیهای شهروندان گروههای جدیدی شکل

می‌گیرند و مسلط می‌شوند. سیستم توسط هر گروهی که توانایی تجهیز نیروهایش را داشته باشد، تحت تأثیر قرار می‌گیرد. پس سیستم نفوذپذیر است.

رسانه‌های گروهی و سیاست

رهیافت پلورالیستی نسبت به رسانه‌های گروهی از بحث در مورد آزادی مطبوعات که موجب پیدایش نهادهای دمکراتیک پر پروبال در بیشتر کشورهای اروپای غربی شد شروع می‌شود. در قرون ۱۸ و ۱۹ به روزنامه‌های نیمه خصوصی به عنوان یک نظارت انتقادی بر شکل‌های نیمه قانونی قدرت دولت روز نگریده می‌شد. روزنامه‌ها و مجلات نخستین کانال ارتباطی (کانال ارتباطی اصلی) هستند که از طریق آنها توده مردم آزاد و بدون حقوق مدنی به وسیله احزاب سیاسی، توسعه سیاسی را لمس می‌کنند. در تحلیل و تجویز پلورالیستی تلاش‌های مکرر دولت و طبقات متمکن برای سرکوب چرخه روزنامه‌های توده‌ای به چسباندن یک نقش انتقادی به مطبوعات کمک می‌کند.

تئوری لیبرال مطبوعات، مالکیت روزنامه‌های خصوصی از یک انحصار دولتی بر ابزار ارتباطی جلوگیری می‌کند. برای کنترل سیاستمداران داشتن اطلاعات صحیح و جامع درباره سیاست ضروری است. وقتی که امنیت حاکم قادر باشد که جریان اطلاعات را کنترل نماید، پلیارشی با تهدید جدی مواجه می‌شود. به دلیل اینکه مالکین خصوصی به دنبال سودآوری هستند و انگیزه سود باعث می‌شود تا به عنوان یک دست پنهان، اطلاعات غیرپوشیده‌ای را درباره سیاست به شهروندان ارائه دهند.

این دکترین توسط تئوری متفاوت دیگری که تأکید کمتری بر مالکیت خصوصی می‌نماید و عمدتاً به روزنامه‌نگاری حرفه‌ای به عنوان حامی ارزش‌های دمکراتیک می‌نگرد، پوشیده می‌شود. در این دیدگاه روزنامه‌نگاران به دنبال سودآوری نیستند آن‌ها بر طبق ارزش‌های حرفه‌ای عمل می‌نمایند و از سیاستمداران یا مالکان دستور نمی‌گیرند، روزنامه‌نگاری نیز همچون سایر حرفه‌ها تخصصی شده است و گزارش‌های پیچیده و استدلالی در مورد توسعه سیاسی، اقتصادی، امور خارجی، بازارهای مالی و روابط صنعتی رشد می‌یابد. آنها بر اساس شأن خود تحلیل می‌نمایند نه بر اساس خوشایند مالکان، قانون "واکنش‌های پیش‌بینی پذیر" مطبوعات را مجبور می‌کند که پاسخگو باشند در این راستا تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا مطبوعات از مداخله مستقیم دولت در امان

باشند.

در پاسخ به رشد و گسترش انتشار رسانه‌ها از دهه ۱۹۲۰ شاخه دیگری در تفکر پلورالیستی پدید آمد در بیشتر کشورهای اروپای غربی (اما نه در آمریکا) مالکیت و کنترل رادیو و تلویزیون عمدتاً توسط سازمانهای دولتی اداره می‌شود نه بخش خصوصی، حتی در آمریکا بخش رسانه‌ها به وسیله آژانسهای فدرال و کنگره در راههایی که توسط مطبوعات اعمال آنها پذیرفته نمی‌شوند، تنظیم و کنترل می‌شوند. سه دلیل عمده برای این جو سیاسی متفاوت وجود دارد:

۱- اشاعه گسترش رسانه‌ها به عنوان یک ابزار تبلیغاتی بالقوه قلمداد می‌شود. به نظر می‌رسید که در دهه ۱۹۲۰ رادیو، و در دهه ۱۹۴۰ تلویزیون از توانایی بیشتری از مطبوعات در تغییر نگرشهای مردم برخوردار باشند. تنظیم به عنوان وسیله‌ای که از فرو افتادن قدرت در دستان یک گروه منفعتی جلوگیری می‌کند تلقی می‌شود اما کنترل دولتی می‌تواند پوششی سیاسی بوجود آورد که در بین احزاب مختلف بی طرفانه عمل می‌کند و در مقابل منافع عمومی پاسخگو است.

۲- دلیل دوم آن است که اشاعه رسانه‌ها در درجه نخست نیازمند سهم‌بندی طول موج رادیو و تلویزیون که منبع مهمی محسوب می‌شود، می‌باشد. به همین دلیل به جای افراد، دولت آن را تملک کرده است. تحقیق‌هایی که حکایت از آن دارد که الزاماً نفوذ رسانه‌ها از لحاظ سیاسی بیش از مطبوعات نیست از اهمیت این بحث کاسته است.

۳- سومین دلیل برای کنترل دولت بر رسانه‌ها این است که نخبگان نگران فروغلتیدن رسانه‌ها به سطح مطبوعات توده‌ای هستند. متفکرین لیبرال پیش‌بینی می‌نمایند که در صورت تجاری شدن رسانه‌ها و در جایی که کمپانیهای خصوصی از تلویزیون جهت درآمدهای تبلیغاتی استفاده می‌کنند، استانداردها کاهش می‌یابد. هنوز در بسیاری از کشورهای اروپای غربی این شکل عقلایی اعمال کنترل، معمولاً در سیستم ترکیبی خصوصی و عمومی نفوذ دارد.

دلمشغولی دولت در مالکیت یا تنظیم انتشار رسانه در بیشتر دموکراسیهای لیبرال بر مبنای نیاز به اعمال استاندارد بی طرفی و رهایی از تبعیض سیاسی، اثبات منطقی شده است. بطور طبیعی مجلس و دولت از مداخله در پوشش خبری روزانه منع می‌شوند و سازمانهای انتشار را در درجه قابل ملاحظه‌ای از استقلال جهت نظارت بر کانالهای

خدمات عمومی یا عملکردهای تجاری قرار می‌دهند. هرچند این قانون در بعضی از کشورها مثل فرانسه تحت حکومت دست راستی‌ها در سالهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، نقض می‌شود. حفظ و بقای عمومی قوانین بی طرفی و رد شکل‌های تنظیم دولتی یک بحث جدید پلورالیستی را در مورد اینکه چرا پوشش رسانه‌های عمومی پلیارشی را حفظ می‌کند بوجود آورده است. مردم به منابع مختلف خبری می‌توانند دسترسی داشته باشند به همین دلیل و به دلیل رقابت مؤثری که برای آنها وجود دارد تعصبات تبعیضات هر سیستمی تحت نظارت نگه داشته می‌شود.

در دمکراسی‌های غربی تلویزیون از مطبوعات قابل اعتمادتر تلقی می‌شود. به دلیل اینکه تحلیلهای مطبوعاتی متعصبانه هستند، برد آنها محدود می‌شود و کمتر کسی آنها را باور می‌کند. برای بدست آوردن خوانندگان زیادتر باید تفاسیر ویژه از حقیقت کاهش یابد.

ترکیبی از مطبوعات آزاد، افزایش حرفه‌ای شدن روزنامه‌نگاری و قدرت در رسانه‌ها سیستمی را بوجود می‌آورد که اطلاعات مورد نیاز شهروندان را برای کنترل مؤثر شهروندان بر سیاستمداران ارائه می‌نماید. اخبار سیاسی در مقایسه با سایر خبرها در دسترس‌ترند و همچنین بیشتر به جزئیات می‌پردازند و تکنیک‌های رسانه‌ای برای کشف واکنشهای عمومی از طریق گرد کردن افکار عمومی خیلی پیچیده‌ترند. این سیستم باعث می‌شود تا پاسخگویی دولت در برابر مردم افزایش یابد. پلورالیست‌ها تصدیق می‌کنند که اهمیت مجلس و دادگاهها برای کنترل قدرت اجرایی با مسلط شدن نقش رسانه‌های همگانی کاهش یافته است. سامپسون از رسانه‌های گروهی در UK، به عنوان یکسری نهادهای موازی پارلمان که عملکرد سیاست نظارتی را که قبلا توسط مجلس صورت می‌گرفته را بر عهده گرفته‌اند، یاد می‌کند. ماجرای واترگیت که به وسیله آن رییس جمهور آمریکا با قدرت یک رسانه گروهی مجبور به استعفا شد مؤید عملکرد رسانه‌ها به عنوان یک منبع غیر رسمی نظارت بر قوه مجریه می‌باشد. پلسبی هم از احزاب سیاسی به عنوان نهادهایی که با وجود رسانه‌های گروهی نقش آنها فشرده‌تر شده است، یاد می‌کند. اهمیت انتخابات اولیه برای کاندیداهای ریاست جمهوری نقش رسانه‌ها را در انتخابات کاندیداها و تعریف و تبیین سیاست‌ها افزایش داده است.

سازمان دولت

اغلب گفته می‌شود که پلورالیست‌ها تئوری دولت ندارند اما تئوری آنها در این زمینه در مورد این است که چگونه دولت در یک دموکراسی لیبرال، "بیطرفانه" رفتار می‌نماید. این موضوعات به سه دلیل عمده مطرح شد:

الف: پلورالیست‌ها تمایل به صحبت در مورد دولت نداشتند چرا که مفهوم و واقعیت دولت در تفکرات آنگلوآمریکن به عنوان یک او عجیب و غریب برای خارجیان و اروپایی‌ها مطرح بوده است. مفهوم دولت با دلالت خنثی‌اش بر یک سازمان همبسته و متمرکز در مقابل جامعه در تفکر پلورالیست‌ها، مفهوم استبداد را علیه توسعه پلورالیستی آمریکایی و انگلیسی مطرح می‌کرد. آنها ترجیح می‌دادند به جای پرداختن به دولت و سازمانهای دولت به «حکومت» و «سیستم حکومتی» بپردازند.

ب: پلورالیست‌ها اغلب مفهوم دولت را به عنوان بخشی از فلسفه سیاسی که یادآور مطالعات بی اعتبار گذشته بود، رد می‌کردند. تمرکز بنتلی بر فعالیت و عملکرد به معنای این بود که هرچه تبلور یک جریان سیاسی باشد یا از آن جریان جلوگیری کند و جریانی که این امر را نمایندگی می‌کند از اهمیتش کاسته می‌شود. علم سیاست باید مطالعه گروهها باشد نه مطالعه سرگرمی‌های انتزاعی و فکری در بیانهای پر جلوه‌ای که در مورد فعالیت گروههای خاص ارائه می‌کند. دولت یک افسانه است و مفهومی است که توسط گروههای خاصی برای پوشاندن منافعشان تحت پوشش منافع عمومی بکار گرفته می‌شود. اینها دیدگاههای افرادی چون بنتلی است.

ج: پلورالیست‌ها به جای پرداختن به سئوالاتی از قبیل اینکه «دولت چیست»، سیستم‌های سیاسی معاصر را تحلیل می‌نمایند و سئوالاتی را در این خصوص مطرح می‌نمایند از قبیل: "چه کسی در پلیارشی قدرت دارد؟" از احاطه تاریخی نیز پلورالیسم عمدتاً یک تئوری جامعه و اجتماع بوده تا یک تئوری دولت.

دیدگاه پلورالیست‌های جدید در زمینه دولت خیلی زیرکانه‌تر از درک بیشتر پلورالیست‌ها و منتقدینشان است. گرچه آنها اهمیت دولت را نمی‌پذیرند اما مانعی در برابر وجود سازمانهای دولتی و سازمانهایی با انحصار کاربرد خشونت در منطقه تحت سلطه خود نیستند. همه پلورالیست‌ها به طور تلویحی تئوریهایی در خصوص ارتباط بین دولت و جامعه در یک پلیارشی و مسیری که سازمانهای دولتی کار می‌کنند، ارائه

می دهند.

- سه تصور از دولت های دمکراتیک لیبرال می توان ارائه داد که به نحوی سازگار با پلورالیسم نیز باشد. این سه مدل عبارتند از:
- ۱- مدل دولت بادنما
 - ۲- دیدگاه دولت بیطرف
 - ۳- مدل دولت دلال یا واسطه معاملات

۱- مدل دولت بادنما *The Weathervane model*

پلورالیست های آمریکایی دهه ۱۹۵۰ دولت دمکراتیک لیبرال را به عنوان یک عدد صفر *as a cipher* به معنای یک شخص بدون اهمیت قلمداد می کرده اند. دولت یک ابزار انفعالی است که از طریق آن ورودیها به انجام می رسند در واقع دولت شبیه یک بادنما است و به آسانی نسبت به توازن قدرت گروه های فشار در جامعه مدنی واکنش نشان می دهد. سازمانهای دولتی دریافت کنندگان اصلی فشار از طرف گروه های منفعتی هستند. سیاست گذاری به معنای قانونگذاری است و قانونگذاری حقانیت پیروز شدگان در رقابت گروه های فشار است. در این دیدگاه دولت بیطرف نیست یعنی مصالحه و میانجی گری نمی کند. آنها از طرفهایی طرفداری می کنند و نسبت به آنها پاسخگو هستند. حتی دال دولت را یک گروگان می خوانند. علوم سیاسی و مطالعات سیاسی که در دهه ۱۹۵۰ برای مثال بروکراسی های کشاورزی "دولتهای صفر" بین تولید کنندگان و مصرف کنندگان بی طرف نیستند. آنها از قویترین گروه های فشار در این زمینه یعنی لابیهای کشاورزی طرفداری می کنند. طبیعت غیر متراکم و نامرتب بودن سازمانهای دولتی در بیشتر دمکراسی های لیبرال و فقدان هم سنخیتی بینشان و فقدان ظرفیت هدایت گری آنها حقیقت پلیارشی را بازتاب می دهد. تغییرات پی در پی، ناشی از عدم برابریهای پراکنده است و باعث می شود در پروسه های پلیارشی ساختار تشکیلات و روشهای دولت تغییر پیدا کند. به خاطر وجود گروه های مختلف، فرآیندهای نامتعادل پویا بین آنها در ساختار سازمانهای دولتی منعکس می شود.

تصور دولت به عنوان یک بادنما، دولت کاملاً پاسخگویی به احزاب سیاسی ارائه می دهد. حزب حاکم در بازیابی دستگاههای دولتی برای تعقیب اهدافش مشکلات

اندکی دارد جز در مواردی که ساختارهای موجود بازتاب فشار گروههای فشاری باشد که خواستار حفظ وضع موجود باشند. مدل دولت صفر یک تبیین ساده پلورالیستی در مورد رشد در اندازه سازمانهای دولتی و فعالیت دولت در دولتهای دموکراتیک لیبرال بعد از جنگ ارائه می‌دهد. رشد دولت محصول دموکراسی است چرا که پس از جنگ گروههای مختلف حق داشتند در پروسه فشار پلیارشیکی نقش داشته باشند. معنای پاسخگویی دولت صفر فراهم آوردن تسهیلاتی برای انتقال خواسته‌های شهروندان به برنامه‌های عمومی است و همین تبیین‌های مبتنی بر تقاضا دلیل موجهی برای رشد هزینه‌های عمومی، برنامه‌های سیاسی و استخدام عمومی است.

۲- دیدگاه دولت بی طرف The Neutral State View

مدل دولت صفر براحتی نمی‌تواند سیاست‌های عمومی را که تعهد "منفعت عمومی" نموده است، تبیین نماید. بسیاری از پلورالیست‌ها با این ادعا که دولت به سادگی جامعه مدنی را بازتاب می‌دهد موافق نیستند و در عوض استدلال می‌نمایند که هم به طور ایده‌آل و هم به طور عملی دولت می‌تواند در یک پلیارشی مطابقت بی طرف بماند. بقیه تئوریهای بی طرفی دولت مطرح می‌شود اغلب درکهای متفاوتی در ذهنها پدید می‌آید. فرض کنید بین دو نفر نزاعی رخ داده است و مردم آنها را تماشا می‌نمایند شخصی که موضع بی طرفی دارد ممکن است درباره این حادثه سه واکنش از خود نشان دهد: ۱- صرفاً یک تماشاچی باشد بدون هیچ‌گونه مداخله‌ای یا طرفداری نسبت به یکی از طرفین

۲- شخص بی طرف ممکن است تلاش کند که مطمئن شود این نزاع براساس "نرمهای رسوماتی" منصفانه است و به عنوان یک داور مداخله نماید
 ۳- شخص بی طرف ممکن است بخواهد که مطمئن شود که نزاع نه تنها در روند کار بلکه در منابع اولیه‌اش منصفانه بوده است و به همین دلیل از شخص توسری‌خور حمایت نماید.

در بی طرفی فعالانه، شخص می‌خواهد مطمئن شود که رقبا به طور مساوی زور آزمایی می‌نمایند، دولت هم می‌تواند همین سه حالت تماشاچی، داور و ناظر و مداخله گر برای ایجاد انصاف در پلیارشی داشته باشد. در هر سه حالت دولت بی طرف است.

اینها درکهای متعدد از بی طرفی بوده است. دولت های ایده آلی پلورالیست های دهه ۱۹۵۰ دولتی بوده است که مداخله اش و ایجاد توازنش و... برای محافظت و حمایت از گروههای غیر سازمان یافته یا به طور ضعیفی سازمان یافته در منفعت عمومی بوده است. مقامهای عالی رتبه دارای منفعت شخصی، به خاطر حفظ ثبات و مشروعیت در دموکراسی های پلورالیست توانایی انجام کار در راستای منفعت عمومی را دارند. رأی دهندگان غیر سازمان یافته دارای این قدرت هستند که با داشتن حق رای خود در صندوق، علیه دولت هایی که تنهانسبت به گروههای فشار سازمان یافته پاسخگو هستند، واکنش نشان دهند. حقیقت وجود انتخابات در سالهای آینده، سیاستمداران را مجبور به توجه به افکار عمومی و تعدیل سیاست هایشان در راستای منافع عمومی می نماید. دولت ها به خاطر ترس از منافع شخصی، نگران مشروعیت کل رژیم هستند. مثلا اجرای سیاست هایی که ۲۰٪ بیکاری به همراه دارد موجب تنش هایی در سطح جامعه می شود که خطرناک است. بنابراین دولت ها در دموکراسی لیبرال تلاش می نمایند تا یک توافق عمومی را بوجود آورند. تصویری که منتقدین از مفهوم پلورالیستی «بی طرفی دولت» در ذهنشان دارند، تصور دولت به عنوان یک واسطه، توازنگر و هماهنگ کننده منافع است. بروکراسی دولت نسبت به رقابت گروههای فشار، پاسخگو هستند. اما آنها نقش فعالی نیز در حفاظت از این پروسه ها و تضمین اینکه سازمان نیافته ها بیگانه نشوند، ایفا می نمایند. توان تغییرات ناگهانی از طرف غیر سازمان یافته ها ممکن است پلیارشی را با خطر مواجه نماید همچنانکه تجربه بین دو جنگ آنها اثبات کرد. پس بی طرف دولت دلنگران، حفظ ثبات و مشروعیت سیستم های سیاسی دموکراتیک لیبرال است.

۳- مدل دولت واسطه، میانجی The Broker State Model

«مدلهای صفر» و «بی طرف» بسیاری از سئوالات را مطرح کردند که منطق پلورالیستی را مطرح می کرد. توجه و نگرانی نسبت به رفاه عمومی یک اندیشه مشکوک برای پلورالیست ها برای دستاویز قرار دادن است. از بتلی به بعد این اندیشه که دولت های نمایندگی لیبرال، منافع عمومی را به سبکی که فیلسوفان قرن ۱۹ ابراز داشته اند، تعقیب می نمایند را به تمسخر گرفته اند. آنها فرض ارتباط هماهنگ کننده بین منافع عمومی تعریف شده به عنوان محافظت از پلیارشی و منافع امور دولتی را نیز

مشکوک می‌دانند. بسیاری از تصمیمات سیاسی نه تنها بازتاب تقاضاهای گروه‌های نیست بلکه منافع عمومی را نیز تعقیب نمی‌نمایند. "مدل میانجی" سیاست‌های عمومی را به عنوان اجتماع فعالیت گروه‌های فشار که به درون دستگاه دولتی می‌رود تفسیر می‌نمایند. ادارات و آژانس‌های دولتی به همان اندازه نهادهای منتخب دولت‌های حزبی، اولویت‌های سیاسی غیر نوع دوستانه دارند و هزینه رقابت‌های منفعت‌طلبانه در دولت به همان اندازه خارج از دولت است. واسطه یک میانجی و دلال با منافع خاص خودش است. میانجی‌گری توسط مشتریان بر وی تحمیل شد است اما استقلال وی از مأمور "صفر یا صرف" بیشتر است و خودخواه تر از یک میانجی صادق است. دولت میانجی جامعه را بازتاب نمی‌دهد همان‌گونه که بی‌طرفانه منافع عمومی را تعقیب نمی‌نماید. به آن اندازه‌ای که ائتلاف‌های داخل و خارج دولت مستحکم‌تر و باثبات‌تر باشد، ظرفیت رهبری آن گسترده‌تر می‌شود. اولویت‌هایی که دولت بر می‌گزیند هم از گروه‌های سازمان یافته قدرتمند مستقل است و هم از گروه‌های سازمان نیافته توسری خور.

در مدل میانجی ادارات دولتی به طور مداوم تسهیلاتی را برای ایجاد توافق‌های سیاسی میان گروه‌های کلیدی فراهم می‌کنند و اگر توازن میان گروه‌ها متعادل باشد ادارات دولتی توانایی دارند که تصمیمات را به سمت اولویت‌هایی که خود در نظر دارند میل دهند. ساختار نادرست و غیر متراکم دستگاه‌های دولتی باعث می‌شود تا ادارات دولتی بتوانند فعالیت‌ها، پاسخگویی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها را از جایی به جایی دیگر منتقل نموده و جانشین یکدیگر سازند. دولت میانجی، سازمانی مشخص که به آسانی دمکراتیزه شود نیست. دولتی بی‌طرف، انفعالی و واکنش پذیر در واقع یک جعبه سیاه نیست. فعالیت آن شامل گروه‌های فشار رسمی و غیر رسمی است و در مقابل گروه‌های فشار غیر دولتی ائتلاف بوجود می‌آورد و چانه‌زنی می‌نماید. به دلیل فعالیت‌های آن است که فشار بر پلیارشی موجب می‌شود که فضای فعالیت دولت گسترش یابد. در اینجا دیگر مرزهای بین بخش‌های عمومی و خصوصی در یک جو مبهم سازمان‌های حاشیه‌ای و آژانس‌های شبه دولتی ناپدید می‌شوند. بازسازی آژانس‌ها نه به خاطر پلیارشی که برای حفظ منافع خودشان صورت می‌گیرد. در این دیدگاه مشکل صرفاً گستردگی دولت نیست بلکه نزاع‌هایی هم بین آژانس‌ها در میان دستگاه‌های دولت وجود دارد. در اینجا

برای کشف بهتر تفاوتها و شباهت هایی اساسی بین این سه مدل پلورالیستی به چهار دیدگاه جزئی تر از سازمان دولت پرداخته می شود.

قوه مجریه، مجلس، هماهنگی و تناوب

پلیارشی های معاصر دو طرح اساسی قانونی برای شاخه اجرایی دولت دارند. در مدل آمریکایی و فرانسوی رئیس قوه اجرایی جدای از مجلس انتخاب می شود و در مدل دوم (UK اسکاندیناوی) مجلس منتخب، کابینه یا قوه مجریه را بوجود می آورد. پلورالیست ها بر اساس شایستگی این دو طرح از یکدیگر متفاوت هستند: جداسازی قانونی مجلس و قوه مجریه پلورالیسم را بوجود می آورد. استقلال قوه مجریه به آن توانایی ایجاد نوآوریهای سیاسی می دهد. ضعف قدرت مجلس و قوه مجریه، باعث فشار نیروهای پلیارشیک بر آنها می شود.

در مدل "بادنما" پارلمان و قوه مجریه به عنوان نهادهایی کمی بیشتر از دادگاههای تصدیق ثبت فشارهای خارجی سازمان یافته تلقی می شود؛ یعنی توانایی در حد بسیار پائین. اگر چنین تناسبی بوجود آید نتیجه ناخواسته آن "تعدیل گروهی" است که معادل سیاسی "دست پنهان" بازار است.

پلورالیست ها معتقد هستند که مدل دولت بی طرف با تصویر "تناسب" بدون "تناسب" گر "خوشایند نیست و توجه خود را به جوان سازی مجدد مکانیسم های هماهنگ کننده رسمی ریاست جمهوری، کابینه و الیت های اجرایی معظوف می نمایند. عدم خشنودی پلورالیست های بی طرف در فقدان نهادهای توانا برای هماهنگ کردن منافع عمومی باعث شده است تا نوشته های دیدگاه آخر اندیشمندان سیاسی بر چگونگی تقویت ظرفیت رهبری و نقشهای هماهنگ کننده کابینه، ریاست جمهوری و خدمات شهری تمرکز کند. سیستم کابینه ای به دلیل اینکه یک شکل از پلورالیسم نهادی را بوجود می آورد حمایت می شود. رؤسا در این سیستم نشانه های مونسیتیکی ریاست جمهوری را ندارند و کابینه محلی را برای تصمیم گیری جمعی متناسب با مفهوم پلورالیستی بوجود می آورد.

مدل دولت میانجی استدلال می کند که به هر قدری از طرحهای قانونی که نه کابینه ها و نه رییس جمهوران ظرفیت هماهنگی داشته باشند تن در داده می شود. در سیستم

کابینه‌ای متناسب، هماهنگی و تصمیم‌گیری به اجتماعهای سیاسی مجزا تقسیم شده است. جلسات کابینه تصمیمات زیر کمیته‌ها، کمیته‌های بین پارلمانی و آژانسهای شبه مستقل را تأیید می‌کند. در سیستم‌های ریاست جمهوری "سه گوشه آهنین" در حال شکل‌گیری و توسعه است. در آمریکا سه نقطه سه گوشه عبارتست از: کمیته‌های کنگره‌ای، آژانسهای پاسخگو در برابر رئیس جمهور و گروههای لابی موکل. هماهنگی و تناسب، خروجی این آهن سه گوشه است که مجزا از مجلس، قوه مجریه و دنیای گروهها عمل می‌کند.

الیت‌های اداری و قضایی

پلورالیست‌های صفر به سیاستمداران و الیت‌های اداری، به چشم افرادی انعطاف‌پذیر و منفعلی که عملشان با الگوی فشار رایج مطابقت می‌کند می‌نگرند. آنها بیشتر تحلیلهای ماکس وبر راجع به بروکراسی را پذیرفته‌اند. وبر معتقد است بروکراسی عمومی می‌تواند تابع فشار دمکراتیک شود و سیاست می‌تواند از اداره جدا باشد. پلورالیست‌های صفر معتقدند زمانی که ارزشهای جامعه به وسیله گروههای منفعتی، رسانه‌های عمومی و رقابت‌های انتخاباتی مشخص شد خدمات شهری Civil Service طراحی قانون و نقشهای اجرایی را به صورت انفعالی انجام می‌دهند. ادارات به سادگی نتایج رقابت‌های انتخاباتی را در قانون منعکس می‌نمایند. در مدل بادنما بروکراسی عمومی متناسب با یک پلیارشی باثبات دستگاهی است که در آن ارجحیت‌های خودش به جز بعضی دیدگاههای جزئی دستگاه دیده نمی‌شود. ممکن است به جای آن یک "بروکراسی انفعالی نمایندگی" باشد که در الگوی استخدامی اش ترکیب جامعه از لحاظ طبقاتی، نژادی، جنسی، قومی و مذهبی و جنسیتی را منعکس نماید. احتمالاً چنین الگویی برای شهروندان از مشروعیت بیشتری برخوردار است.

از نظر پلورالیست‌های "دولت بی‌طرف"، خدمات شهری باید هماهنگ کننده منافع عمومی باشد. مدیران باید از منافع عمومی محافظت نمایند. از سازمان نیافته‌ها در پروسه سیاسی حمایت کنند و به طور فعالانه در صدد حفظ قوانین دمکراتیک باز باشد. وفاداری مدیران نباید کاملاً وابسته به دولت منتخب روز باشد، نباید وابسته به احزاب

سیاسی باشند، محافظ قانون اساسی و پروسه‌های دموکراتیک باشند. آن‌ها از یک بروکراسی قانونمدار حمایت می‌کنند. یکی از ویژگی‌های چنین دستگاهی "شایسته سالاری" دراستخدام است. باید آموزش دیده براساس اصول و سنت‌های قانون اساسی باشند. از استثمار دستگاه اداری توسط گروه‌های فشار و از اینکه تابع حزب حاکم شود، جلوگیری گردد. خدمات شهری باید از درگیری‌های اجتماعی مجزا باشد. یک چنین دستگاهی برابری فرصت‌ها را در عملکرد استخدامی اش فراهم می‌کند.

پلورالیست‌های استفاده‌کننده از مدل دولت میانجی درباره این گونه تصورات در مورد الیت‌های اداری بدگمان هستند. خشنی بودن اداری با محافظت شدید از نوع افلاطونی، با عقیده اصلی اندیشمندان سیاسی پلورالیست، مغایرت دارد. چرا مردم برای دفاع از منافع عمومی فقط در بخش خصوصی باید گروه تشکیل دهند؟ پلورالیست‌های میانجی از دپارتمانهای دولتی، سازمانهای حرفه‌ای، آژانسهای نیمه (شبه دولتی) و ادارات دولتی انتظار دارند زمین حاصلخیزی برای شکل‌گیری گروه‌ها باشند و ایدئولوژیهای گروهی قوی را بوجود آورند. شعبه‌گرایی، اتحادیه‌گرایی تجاری بخش عمومی و توسعه همکاریهای حرفه‌ای همه مثالهای کلیدی برای این پدیده هستند. بسیاری از پلورالیست‌های دولت میانجی خاطر نشان می‌سازند که ارزشها، استعدادها و رفتار مدیران می‌تواند تحت تأثیر زمینه‌های طبقاتی، مذهبی، نژادی و زمینه‌های قومی آنها باشد اما آنها متکرر این می‌شوند که این ریشه‌های اجتماعی الیت اداری، رفتار سیاسی آنها را تماماً تشکیل دهد. بنابراین اینها اهمیت زیادی در سیاست‌گذارهای آشکار امور اداری در اروپای غربی نداشته است. در دولت‌های اروپای غربی مدیران خود را به عنوان محافظین بدون تعصب یک منفعت عمومی همبسته معرفی می‌نمایند، اما سیاستمداران سوسیال دموکرات و سوسیالیست نسبت به این ادعا بدبین بوده‌اند و کنترل سیاسی‌اشان را بر دستگاه‌های دولتی به وسیله افزایش انتصاب سیاسی بر خدمات شهری افزایش داده‌اند؛ عملی که اخیراً توسط سیاستمداران راستی نیز تقلید شده است.

پلورالیست‌ها به "قانون" به عنوان یک ویژگی دولت مدرن توجه کمی می‌نمایند. از بتلی به بعد بیشتر پلورالیست‌ها به قانون به سادگی تفسیر نزاعی بر اساس منافع توجه

کرده‌اند. بیطرفی دادگاهها را صرفاً امری وسیع می‌دانند. در مورد معنا و تفسیر قوانین، درگیری می‌تواند وجود داشته باشد. قاضی‌ها از نتایج انتخاباتی پیروی می‌نمایند و علیرغم اینکه از قانون آگاهی دارند قضاوت‌هایشان را در مسیر توازن موجود فشارها نگه می‌دارند.

پلورالیست‌های استفاده‌کننده از مدل دولت بی‌طرف وجود چنین وضعیتی را تصدیق می‌کنند اما آن را یک او غیر مطلوب تلقی می‌نمایند. آنها بر استقلال سیستم قضایی تأکید بیشتری می‌نمایند. آنها باید به عنوان داورین یا محافظین اجتماعی عمل نمایند و در تعیین معنا و تفسیر قانون منافع عمومی را محترم بشمارند. براساس دیدگاه پلورالیست‌های استفاده‌کننده از مدل دولت "میانجی" قاضیان هم مثل افراد دیگر هستند که منافعشان تأثیر زیادی بر رفتارشان دارد و به دلیل اینکه آنها دائماً در معرض ارزیابی قضایی قرار ندارند، آنها می‌توانند تصمیماتی در راستای منافع شخصی بگیرند. قاضیان این توانایی را دارند که از طریق تفسیر متن قانون و بایک ژست محافظین منافع عمومی در مقابل قوه مجریه، منافع خودشان را پیگیری نمایند. این قدرت در سیستم‌هایی که در آن قوه قضائیه اختیار قانونی برای تجدیدنظر در مصوبات مجلس، تصمیمات اداره‌ها و قوه مجریه دارد بهتر به انجام می‌رسد و انجام کار تسهیل می‌شود.

سیاست‌گذاری

مفهوم پلورالیستی سیاست‌گذاری دارای ابعاد مختلفی است که عمدتاً توسط چارلز لیندبلوم (۱۹۵۱) تقسیم‌بندی شده است:

- ۱- نخستین بعد آن یک تئوری عمومی از تصمیم‌گیری است که تأکید می‌نماید که یک تصمیم‌گیری عقلایی جامع ارزیابی همه انتخابهای ممکن و انتخاب بهترین آنها امری امکان‌پذیر است. هر تصمیمی گرایش به این دارد که سودآور و مترقیانه باشد. اما تصمیم‌گیرندگان در مواقعی که با معضلی مواجه می‌شوند همه انتخابهای ممکن را در نظر نمی‌گیرند و فقط بر تصمیماتی که تاکنون تجربه شده است تمرکز می‌نمایند.
- ۲- بعد دوم اینکه در جایی که تصمیم‌گیری‌ها مرتبط با منافع شخصی نباشد یعنی بخواهیم یک تصمیم جمعی بگیریم مشکلاتی بوجود می‌آید. تصمیماتی که برای جمعی گرفته می‌شود در یک فرم خاصی است و ممکن است عده‌ای در آن ضرر ببینند

یا منافع همه را تأمین ننماید اگرچه برپایهٔ اساسی‌ترین استانداردهای جهانی هم باشد. این مشکلی است که در کار دولت‌های رفاه هم وجود دارد.

۳- لیندبلوم استدلال می‌کند که تنها راه ممکن تصمیم‌گیری در سطح ملی که به نحوی بانیازهای دموکراتیک در جهان واقعی هماهنگ باشد سازش بین منافع سازمان یافته‌هاست. روش اصلی نیل به درجه‌ای از تناسب سیاسی بدون وجود یک تناسب‌گر در پلیارشی‌های معاصر "تعدیل چندجانبه متعصبانه" است. هرگروهی در اتخاذ تصمیم، منافع خاص خود را تعقیب می‌نماید پس تصمیم‌گیرها در یک پلیارشی نتیجه پروسه چانه‌زنی گروهی است و تصمیم‌گیرندگان از وقوف به همه مقاصد خود ناتوان هستند.

۴- لیندبلوم و دیگر پلورالیست‌ها به طور خوش‌بینانه در نظریات جدید به این نتیجه رسیده‌اند که با توجه به پاسخگویی به گروه‌هایی منفعتی می‌توان ادعا کرد که همه گروه‌های برجسته توانایی دسترسی به راه‌هایی برای بخش‌هایی از دستگاه دولت را دارند. هرگروهی می‌تواند مطمئن باشد که صدایش در پروسه‌های اداری و بودجه‌ای که محل‌های بسیار سختی برای تعدیل چندجانبه طرفدارهاست، شنیده می‌شود.

پلورالیست‌ها استدلال می‌نمایند زمینه آزمایشی اساسی که در آن می‌توان اهمیت پیشرفت یا تعدیل چندجانبه تعصبات را ارزیابی کرد در ساخت یک بودجه دولتی ملی است. بودجه‌بندی تلاش عمده هر واحد تصمیم‌گیری است که به تمام جوانب کارش توجه می‌نمایند و سعی دارد منابعش را در مفیدترین شکل ممکن بکار گیرد. تصمیم‌گیرندگان بودجه تلاش خود را بر کنترل افزایش‌های حاشیه‌ای فعالیت‌های دولت و ایجاد تعدیلهایی در بودجه آژانس‌های متکی به بودجه سال متمرکز می‌نمایند. به همین دلیل بهترین راهنما برای بودجه‌گذاری، بودجه سال گذشته است که در آن یکسری اصلاحات صورت گیرد مگر اینکه یک دولت یا قوه مجریه قوی روی کار آید.

تمرکز و عدم تمرکز

همه پلورالیست‌ها مخالف دولت متمرکز هستند آنها به دلایلی شبیه توکویل، از اقتدار قانونی غیر متمرکز طرفداری می‌کنند و از قانون اساسی که بر اساس آن دولت ملی یا فدرال، اقتدار قانونی را با دولتهای محلی تقسیم کند حمایت می‌نمایند. تمرکز زدایی از پیدایش استبداد دموکراتیک جلوگیری می‌کند و مشارکت و کنترل افراد را بر

سیاستمداران افزایش می‌دهد. فدرالیسم راه حل مفیدی برای حل مشکلات جوامعی است که مردم آن دارای چند مذهب یا قومیت هستند اما جوامع دارای فرهنگ یکسان بدون فدرالیسم هم می‌توانند زنده بمانند. همه پلورالیست‌ها از دولت‌های منتخب محلی که دولت مرکزی قدرت مداخله در تصمیم‌گیری محلی ندارد، حمایت می‌کنند. پلیارشی از این نظر دارای اهمیت است که به رأی دهندگان، گروه‌ها و سیاستمداران می‌آموزد چگونه در خصوص موضوعات، تعدیل بوجود آورند و در نتیجه تسهیلات عملی کردن به صورت مشابه در مرکز فراهم شود. دولت‌های محلی، مشارکت پذیرتر، در دسترس‌تر و پاسخگوتر از دولت مرکزی هستند. به میزانی که دولت محلی از استقلال مالی کافی برخوردار باشد و از قدرت تصمیم‌گیری بهره‌مند، به همان اندازه می‌تواند خواسته‌های رأی‌دهندگان که در پروسه‌های تصمیم‌گیری برآورده نشده است را بر آورده نماید. وجود دولت‌های محلی باعث می‌شود که تعداد ناراضیان از تصمیم‌گیری خاص کاهش یابد چراکه در واحد محلی، بسیاری از خواسته‌های آنها که دولت مرکزی نتوانسته است آنها را ارضاء نماید، بر آورده می‌شود.

همچنین بسیاری از پلورالیست‌ها انتظار دارند که دولت‌های محلی از لحاظ اداری کارآمدتر شوند چراکه تمرکز در مرکز باعث می‌شود تا ابتکار محلی از کار بازداشته شود.

پلورالیست‌ها بطور سنتی از مدل‌های دولت محلی آنگلوساکسون و آمریکایی علیه سیستم‌های ریاستی که اهمیت کمی به اداره محلی می‌دادند حمایت می‌کنند. آنها پیوسته افسوس می‌خورند که بعد از جنگ جهانی دوم در دموکراسی‌های لیبرال، دولت‌های عمده عملکرد خود و ظرفیت‌های بالای مالیاتی‌شان را از دست دادند. رشد نهادهای شبه دولتی، بازتاب پیروزی موفقیت‌آمیز بخش عمومی به وسیله گروه‌های فشار خاصی است. پلورالیست‌های خبره آگاه هستند که بسیاری از فعالیتهای گروه‌های فشار گرایش به این دارد که عرصه‌های سیاسی مهم را متمرکز نماید، موضوعات کلیدی را ملی نماید و یک ماریجی از تمرکزگرایی اداری و قانونی بوجود آید اما پادزهر اساسی پلورالیست‌ها برای این مشکلات احیای دولتهای محلی و دموکراتیزه نمودن آژانسهای منطقه‌ای و شبه دولتی می‌باشد.

بحرانها

تئوریهای بحران سیاسی سه امکان را تشخیص می دهند:

۱- فروپاشی دولت (بحرانهای پایانی)

۲- مشکلات سیاسی سخت و اولویت های مربوط به کمال مطلوب (بحرانهای

تحمل ناپذیر)

۳- مشکلات سیاسی کوتاه مدت که قابل حل شدن باشند (بحرانهای علاج پذیر).

علیرغم خوش بینی عمومی پلورالیست ها نسبت به پلیمارشسی، آنها همیشه توجه

زیادی به بحرانهای ممکن در اثر "شکافهای به صورت بد طرح شده" در یک جامعه و یا

نسبت به "تمرکزگرایی" بر نهادهای دولتی داشته اند.

بحرانها از شکافهای غیر کافی

پلورالیست ها پیوسته به مارکیست ها حمله می نمایند به دلیل اینکه آنها تنها یک فرایند

از نزاع طبقاتی را زمینه ساز همه نزاعهای قابل مشاهده در سیستم حزبی، در درون

سازمانهای دولتی یا تسخیر سیاستگزارهای عمومی می دانند. در مقابل این دیدگاه

کاشنده آنها اصرار می کنند که منافع اقتصادی چند جانبه و مختلف است، پس بصورت

غیر مشابهی بیان می نمایند که گروههای منفعتی و بسیج حزبی حول یک شکاف دو

بخشی سرمایه - طبقه کارگر قطب بندی می شود. *مطالعات فرانسوی*

هرجا که یک جمعیت در ریشه های قومی مشابه به طور عمده سهیم باشند، منافع

اقتصادی، زبانی و سنت های مذهبی قابلیت چانه زنی بیشتری دارد.

سرمایه و کار هر دو منافع مشترکی در افزایش تولید، جلوگیری از نزاعهای هزینه دار

و رقابت با دیگر کشورها دارند. بنابراین بحرانهای انقلابی مبتنی بر طبقه غیر محتمل تر به

نظر می رسد خصوصاً در دوره های رشد اقتصادی، پلورالیست ها به حضور شکافهای

چند جانبه در جامعه به عنوان جبر ثبات دولت توجه نمی کنند.

در جامعه شکافهای جدید شکافهای عرضی دیگر را محدود می نمایند. پس اگر در

جامعه ای شکافهای متعدد وجود داشته باشد از جامعه ای که تنها یک شکاف در آن

وجود دارد از لحاظ پارگی همراه با خشونت و فروغلطیدن به تکه تکه شدن، واقعاً کمتر

خطر داشته باشد. پس ممکن است گفته شود که جامعه با شکافهای داخلی اش به هم

دوخته شود. پس هنگامی که کثرت‌گرایی اجتماعی کافی وجود نداشته باشد بحرانها پدید می‌آیند.

همه جوامع به وسیله شکافها تقسیم شده‌اند اما سه نوع عمده ساختار شکافها وجود دارد: ۱- برش عرضی ۲- پوششی ۳- جمع شونده.

در شکاف ناشی از برش عرضی دو شکاف روی هم می‌افتد و چهار گروه اجتماعی را بوجود می‌آورد. در شکاف پوششی دو شکاف منطبق بر هم صورت می‌گیرد و خط شکاف دوم به موازات خط اول حرکت می‌کند و نهایتاً سه گروه را بوجود می‌آورد. در یک جامعه باشکافهای جمع شونده، جامعه حول یک محور عمده که بر سایر موضوعات اهمیت دارد تقسیم شده و مقدمه پیدایش یک شکل نهادی غیر مناسب است شبیه آنچه که در نیوزیلند بر اساس الگوی سبک غربی بوجود آمده که بحرانی را برای مشروعیت دولت بوجود می‌آورد. در جامعه‌ای که شکافهای عرضی در آن وجود نداشته باشد ممکن است یک مصیبت بوجود آید و آن امکان بروز تیرانی اکثریت است. پلورالیست‌ها عقیده دارند که شکل‌های مختلفی از سازمانهای دولتی وجود دارند که برای جلوگیری از بحران در جوامع شدیداً توسعه یافته مناسب هستند مثل نوع ایده‌آلی دمکراسی مشارکتی. در اینجا تقسیم قدرت دولت به وسیله ائتلافهای بزرگ باعث می‌شود که همه بخشهای مهم در جامعه در میادین تصمیم‌گیری نمایندگی شوند و منافعشان در نظر گرفته شود. قوای مقننه و مجریه که از یکدیگر جدا هستند اقتدار متمرکز را متفرق می‌سازند. یک قوه مقننه دو مجلسی به همراه نمایندگی یک اقلیت قوی، از تیرانی اکثریت جلوگیری می‌نماید. یک سیستم نمایندگی، تناسبی منافع اقلیت را منصفانه نمایندگی می‌کند. این پروسه متناسب با سیستم چند حزبی است.

لیبنهارت با مقایسه ۳۲ دمکراسی، ارتباط روشنی بین جوامعی که عمیقاً تقسیم‌بندی شده‌اند و سطح جوامعی که از مدل مشارکتی پیروی می‌نمایند مشاهده کرد. از نظر پلورالیست‌ها راه حل جوامع با شکافهای جمع شونده، داشتن یک مدل مشارکتی سازمانهای دولت می‌باشد.

تمرکزگرایی شدید

عده‌ای از پلورالیست‌ها نشانه‌های بحران را در جوامعی که عمیقاً تقسیم شده‌اند

یافته‌اند اما هر جا که گروه‌های فشار غیر کافی و غیرکارآمد بوجود آمده آنها با تمرکز شدید دستگاه‌های دولتی همکاری کرده‌اند. فرانسه مثال کلیدی این بحث است؛ توکویل استدلال می‌کند که دولت تمرکز یافته فرانسه توسط استبداد قرن ۱۸ و بناپارتیسم که مانع توسعه همکاری‌های داوطلبانه می‌شد، رها شد و فرانسه، مستعد بازگشت به دوره‌های تسلط بروکراتیک شد. این موضوع بر اساس روانشناسی اجتماعی فرهنگ و تحقیق بر سازمان‌های فرانسه بود.

کرویزر استدلال می‌کند که فرانسویها از فعل و انفعال و روابط چهره به چهره می‌ترسند. آنها فردگرا، متمیزه و بی‌تفاوت و برای گروه‌های منفعتی بی ارزش شده‌اند. شهروندان شکایت‌های خود را به حاکمیت رسمی و سلسله مراتبی ارجاع می‌دهند بروکرات‌ها خود را بی طرف می‌نامند. گروه‌های منفعتی که بوجود آمده‌اند خرد هستند و از ایجاد ائتلافها، ناتوان. چانه‌زنی و پیشرفت و تعدیل دو طرفه پیشرفتی نکرده است. گروهها از اصلاح یکدیگر در جامعه سیاسی سرباز می‌زنند و مانع ائتلاف یکدیگر می‌شوند. مجموعه این خصصت‌ها باعث می‌شود تا کرویزر آنها را "یک جامعه بازمانده" بنامد آنها نوکری دولت را می‌نمایند و نسبت به تغییراتی که حقوق موجود را جابه جا می‌کند، مقاومت سرسختانه می‌نمایند.

تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عمده نمی‌تواند از طریق پروسه‌های مترقیانه و صلح آمیز خاص دموکراسی‌های لیبرال انگلوساکسون به نتیجه برسد. تغییراتی هم که بوجود می‌آید به وسیله تأکید مجدد بر تسلط بروکراتیک سنتی به عنوان قوانین و قواعد بازی باز تولید می‌شود. پس همیشه این تسلط بروکراتیک وجود دارد. برای فروپاشی چرخه فاقد تسلط بروکراتیک نیاز به تلاشهایی برای تمرکززدایی اقتدار دولت (به شکلی که سوسیالیست‌های فرانسه در سال‌های ۶-۱۹۸۱ انجام دادند) و تشویق شکل‌گیری گروهها و رقابت گروهی میان آنها می‌باشد. سیکل موجود نهاد‌های تمرکز یافته، نوعی روانشناسی بوجود می‌آورد که نهادها را حفظ می‌کند و باز تولید می‌نماید. این خصصت روانی به آسانی نمی‌تواند شکسته شود.

(نوسازی) مدرنیته و خرد کردن از خود رضایتی پلورالیستی

پلورالیست‌ها معتقد هستند که پلیماری نتیجه طبیعی و سالم مدرنیزاسیون است

یعنی آخرین حالت مورد نیاز توسعه اجتماعی. دولت تلاش می نماید که بوجود آورنده جوامعی را با اقتصادهای متفاوت، پیچیده و مدرن که باید کنترل سیاسی را بر اتحاد گروهها و منافع که نتایج مدرنیته (نوگرایی) هستند رها کند. ممانعت فشارها برای پذیرش پلورالیسم سیاسی و اقتصادی، عدم پذیرش "نوسازی" است. دولتی که پلارشی را رها کرده باشد هر عمل کوچکی از او در چشم مردمش نامشروع است و از زور آزمایی با اولویت های اقتصادی پلارشی های سرمایه داری ناتوان است. دیکتاتورهای دست راستی حوزه مدیترانه در اسپانیا، پرتغال و یونان مثالهایی هستند از رژیمهایی که فشار برای نوسازی اقتصادی و اجتماعی به پلارشی منجر شده است. بعضی از پلورالیست ها می گویند: یک اقتصاد خاص به شکل خاصی از رژیمهای سیاسی نیاز دارد.

یکی از دلایلی که پلورالیست ها در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ درباره دمکراسی های لیبرالی از خودراضی به نظر می رسیدند اطمینانشان به این بود که بحرانهای بلند مدت و نهایی عمدتاً در رژیم های استبدادی واقع می شوند. جوامع با شکافهای جمع شونده یا ترتیبات نهادی خیلی متمرکز هنوز با مشکلات زیادی در حفظ پلارشی مواجه هستند. بسیاری از پلورالیست ها اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ معتقد بودند که دولت رفاه طلیعه ای برای "پایان ایدئولوژیها" است و عصری است که درگیریهای موجود در جامعه صنعتی قابل مدیریت می باشد. لیسپت مدعی بود که در پلارشی ها، برنامه های رفاهی گسترده و اجرای اقتصاد کلان کینزی شرایط بی حد و حصر منازعه طبقاتی را از بین برد و نزاع طبقاتی را دمکراتیزه کرد.

اما این دیدگاه خوش بینانه در دهه بعد با پیدایش بسیجهای سیاسی جدید مثل جنبش اعتراض سیاهان ۱۹۶۰، شورشهای شهری در امریکا، رشد جنبش های محیط زیست، صلح دوستی، تروریستی و حتی نژاد پرستی از بین رفت. همچنین جنبشهای جدایی طلبانه قومی، ملی و مذهبی دیگری در ایرلند شمالی، کبک، اسپانیا و لبنان بوجود آمد و توافق عمومی پیشین بر سیاست های رفاهی و اشتغال کامل از بین رفت و عدم اشتغال توده ای در اروپای دهه ۱۹۸۰ بوجود آمد.

در پاسخ به تعدادی از پلورالیست ها، برخی دیدگاهها امکان اینکه حالتیهای عمومی تری از بحران در دمکراسی های لیبرال می تواند وجود داشته باشد را دنبال

کردند.

تئوری اضافه باری دولت The Overload Thesis

پلورالیست‌هایی که به تزهای اضافه‌باری دولت عقیده داشته‌اند ایمان (عقیده) خود را نسبت به پلیارشی از دست داده‌اند و اکنون ضعف اقتدار دولت و فرسایش عملکردهای اجتماعی سنتی را به عزا گرفته‌اند.

انحطاط فرهنگی هم به وسیله فرسایش ارزشهای موجود که همگرایی اجتماعی را حفظ می‌کنند و هم به وسیله پیدایش ارزشهای جدید که ثبات سیاسی را تهدید می‌کند، بوجود می‌آید. دولت رفاه اخلاق پروتستانی کار را از بین برده است. اجرای سیاست‌های دولت رفاه صرفه‌جویی در ضیافت را از بین برده و با پیدایش نیازهای جدید، ماوراء طبیعی و غیر اکتسابی و ارزشها در نسل جوان‌تر قدرت کارهای جریمه‌ای را کاهش می‌دهد. ارضاء نیازهای مادی در جوان به طور شایعی آرزوها و خواسته‌های غیر قابل اکتساب را بوجود می‌آورد. بنابراین یک جامعه رفاهی مشکلات زیادی را بوجود می‌آورد که مسلماً باید حل شود: از طریق کاهش انگیزه‌ها و افزایش انتقال مالکیت به نحوی که ردیف‌های غیر قابل استخدای و همکارهای دیگر را زیاد کند.

موضوع پر اهمیت دیگر در این تئوری "عدم توانایی حاکم شدن" *Ungovernability* است. گسترش فعالیت دولت به نواحی که تأثیر سیاسی دولت بر آن مناطق پائین است، باعث تخریب اقتدار دولت می‌شود. برای مثال در اواخر دهه ۱۹۶۰ "جنگ با فقر" با شکست مواجه شد. وقتی که دولت‌ها برای اجرای موفقیت‌آمیز سیاست‌ها متکی بر گروه‌های چندگانه باشند آنگاه از اینکه تخصیص دهند امرانه ارزشها در جامعه باشند باز داشته می‌شوند و دولت نیز در فرایند پیچیده چانه زنی سیاسی عضوی همچون عضوهای دیگر می‌شود. وقتی دولت‌ها از اینکه انتظارات عمومی را به خوبی پاسخگو باشند ناتوان شوند، مشروعیت دولت از بین می‌رود.

طرفداران تز اضافه‌باری دولت معتقدند اگر انتظارات شهروندان به وسیله پاسخگویی رهبری حزبی کاهش داده شود، این بحرانها می‌تواند از بین برود. دولت‌ها نیز باید تلاش نمایند در مقابل تقاضای گروه‌های لابی خود را سازند و به یک حالت بیطرفی تغییر جهت بدهند و مرزهای بین حوزه خصوصی و عمومی مشخص‌تر شود و

یک آگاهی عمومی جدیدی که واقع‌گرا باشد باید بوجود آید به نحوی که رقابت را توأم را ثبات سیاسی بلندمدت نماید.

دمکراسی بسیار کوچک، پلورالیسم مشارکتی

نویسندگان آمریکای شمالی که به صورت انتقادی به بحث تئوری نخبگان و تئوریهای مارکسیستی پرداخته‌اند، اکنون می‌پذیرند که یک دمکراسی ناکارآمدی در دمکراسیهای لیبرال وجود دارد. دال مکتب اضافه باری را پذیرفت و معتقد شد که پلورالیسم افراطی می‌تواند موجب مشکلاتی در دمکراسیهای لیبرال شود اما او اکنون امیدواری کمی دارد که پلورالیسم سازمانی یک سیستم مطلوب را بوجود آورد، چرا که اولاً: ثبات نابرابریهای موجود در جامعه خصوصاً محروم کردن گروههای سازمان دهی نشده برای تصمیم‌گیری، امری غیر دمکراتیک است.

ثانیاً: بازی آزاد پلورالیسم سازمانی برنامه کار عمومی را بدست منافع گروههای سازمان دهی شده سوق می‌دهد، چیزی که در ساختار بودجه‌بندی آمریکا تا سال ۱۹۷۴ به طور واضحی قابل مشاهده بود.

ثالثاً: کنترل نهایی بر بسیاری از موضوعات سیاسی از نمایندگان منتخب به گروههای خصوصی واگذار شده است. این تسهیم قدرت عمومی با گروههای منفعتی شکل‌های غیر پاسخگویانه و غیرنمایندگی را در تصمیم‌گیری بوجود می‌آورد. سازمانهای دارای امتیازات ویژه همچون شرکت‌های تجاری در آمریکا و اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایی در اسکاندیناوی، کنترل شهروندان در مدلهای دمکراسی را تضعیف کرده است. این تحلیل‌ها ممکن است آهنگی برای عرصه‌های مکتب گرانباری باشد اما دال دو نتیجه متفاوتی می‌گیرد:

اول اینکه او این بحرانها را در واژگان بحرانهای قابل حل بیان نمی‌نماید بلکه آنها را در وضع دشواری بیان می‌نماید که انتخابهای اجتناب ناپذیری بین دو یا چند انتخاب ممکن وجود دارد که هر یک دارای ارزشها و هزینه‌هایی است. اینکه در دمکراسی‌هایی وسیع بین رشد حقوق شهروندان یا افزایش رفاهشان کدامیک انتخاب شود، تمرکزگرایی سودمندتر است یا تمرکززدایی و...

دوم اینکه دال استدلال می‌کند که ریشه بنیادی همه این مشکلات، دوری شهروندان

غربی از اعمال کنترل و پاسخگویی است. معمای اصلی دموکراسی‌های لیبرال این است که اگر سیستم سیاسی خیلی دموکراتیک است پس چرا درآمدها و ارزشها به نحو خیلی زیادی باز توزیع نشده است. این موضوع در تفکر ثوپلورالیست‌ها گسترش یافته و ذهن آنها را زیاد به خود، مشغول داشته است.

پلورالیست‌های مشارکتی برای حل ناراحتی‌های شایع در جوامع غربی تجدید حرکت به سوی مشارکت گسترده شهروندان را پیشنهاد می‌نمایند. آنها تمرکز را رد می‌نمایند و از استفاده محدود از شرکت‌های دولتی و دیگر شکل‌های مالکیت عمومی و دسته‌ای از برنامه‌های گسترده از تمرکززدایی دولت، حمایت می‌نمایند. با ساخت یک پلیارشی به وسیله جنبش مدرن برای دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی، شهروندان می‌توانند به نحو موفقیت‌آمیزی راه‌حلهایی را برای مشکلات اجتماعی مداوم یا در حال بدتر شدن دولت صنعتی پیشرفته تدبیر و ارائه نمایند.

نتیجه‌گیری

رهیافت پلورالیستی دربارهٔ داده‌های سیاست، رابطه جامعه - دولت، سازمان‌های دولتی، سیاست‌گذاری و بهرانها هنوز بر ادبیات سیاسی علمی اروپای غربی و آمریکای شمالی حاکم است گرچه از دهه ۱۹۶۰ خیلی کمتر شده است. تحقیقات آنها در مورد سازمان‌های دولتی و سیاست‌گذاری‌ها بصورت غنی باقی مانده و نسبت به رهیافت‌های دیگر در مورد دولت، دقت تجربی بیشتری داشته است.

گرچه انحصار پلورالیستی تفکر لیبرالی از بین رفته است و بیشتر فشارهای روشنفکری پشت سر تفکر راست نو و پلورالیسم نو قرار دارد اما جریان اصلی پلورالیستی یک سنت قوی و فعال را باقی گذاشت که نفوذ آن در دهه‌های آینده به آهستگی کاهش می‌یابد.